



دکتر حضرت آیه الله العظمی وحید خراسانی
www.vahid-khorasani.ir

به یاد آن که مذهب حق یادگار اوست

اقتباس از
مقدمه ای در اصول دین

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
- مدظلّه العالی -

به یاد آن که
مذهب حق یادگار اوست

اقتباس از
مقدمه ای در اصول دین
تألیف
حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
- مدظلّه العالی -

ناشر : قم - مدرسه الامام باقر العلوم (علیه السلام)

تلفن : ۷۷۴۳۲۵۶

نوبت چاپ : دوم

تیراژ : ۱۰۰/۰۰۰ نسخه

چاپ : نگارش

شابک : ۹ - ۰ - ۹۶۵۹۶ - ۹۶۴

مرکز نشر و پخش :

قم - انتشارات دلیل ما

تلفن : ۷۷۴۴۹۸۸ - ۷۷۳۳۴۱۳ - ۰۲۵۱

۰۲۱

در این جزوه مختصری از زندگانی و احوال حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) به مناسبت شهادت آن حضرت آورده شده است.

روایاتی که از مصادر عامه و خاصه نقل شده قریب به مضمون بوده، و به ملاحظه اختصار در مواردی قسمتی از روایت ذکر شده است. همچنین در آدرس روایات به ذکر یکی دو مصدر اکتفا شده است.

ناشر

فهرست مطالب

- کنیه و القاب آن حضرت (علیه السلام) ۷...
 فضایل و مناقب آن حضرت (علیه السلام) ۸...
 نمونه ای از احادیث وارده در مناقب آن حضرت (علیه السلام) ۱۲...
 معیار معرفت امام معصوم (علیه السلام) ۱۸...
 نمونه هایی از معجزات آن حضرت (علیه السلام) ۲۱...
 مکارم آن حضرت (علیه السلام) ۴۰...
 نمونه ای از کلمات آن حضرت (علیه السلام) در معرفت و توحید خداوند ۴۸...
 نمونه ای از کلمات آن حضرت در نبوت ۷۰...
 نبوت و ضرورت تعلیم و تربیت الهی ۷۱...
 خصائص پیغمبر ۷۹...
 الف - عصمت ۷۹...
 ب - معجزه ۸۲...
 نمونه ای از کلام آن حضرت در معاد ۸۶...
 نمونه ای از کلام آن حضرت در عدل ۹۱...
 نمونه ای از کلام آن حضرت در امامت ۹۴...
 نمونه ای از کلمات آن حضرت (علیه السلام) ۱۰۳...
 در مکارم اخلاق ۱۰۳...
 اصول دوازده گانه مکارم الاخلاق ۱۰۷...
 اول: ورع ۱۰۷...
 دوم: قناعت ۱۰۸...
 سوم: صبر ۱۱۰...
 چهارم: شکر ۱۱۳...
 پنجم: حلم ۱۱۵...
 ششم: حیا ۱۱۷...
 هفتم: سخا ۱۱۷...
 هشتم: شجاعت ۱۲۰...
 نهم: غیرت ۱۲۰...
 دهم: برّ و احسان به خلق ۱۲۱...
 یازدهم: صدق حدیث ۱۲۴...

دوازدهم: ادای امانت ۱۲۵...

نمونه ای دیگر از احادیث آن حضرت در مکارم اخلاق ۱۲۷...

سروده ای به یاد کسی که مذهب حق یادگار اوست ۱۴۱...

فهرست کتب ذکر شده ۱۴۳...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على
 محمد و آله الطاهرين لا سيما بقیة الله فی الارضین
 واللعن على اعدائهم الى يوم الدين

امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)، در مدینه منوره، هفدهم ماه ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شد، و در شوال سال صد و چهل و هشت از دنیا رفت.

کنیه و القاب آن حضرت (علیه السلام)

کنیه آن حضرت ابوعبدالله، و بعضی از القاب او صادق، فاضل، کامل، صابر، طاهر، باقی و منجی است، و مشهورترین آنها صادق است؛ و این لقبی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او داده است. از ابی خالد کابلی روایت شده است، که گفت: به علی بن الحسین (علیهما السلام) گفتم: امام بعد از تو کیست؟ فرمود: محمد پسر من، می شکافد علم را شکافتنی، و بعد از محمد پسر او جعفر است، که اسم او نزد اهل آسمان صادق است؛ گفتم: چگونه اسم او صادق است در حالی که همه شما صادق هستید! فرمود: پدرم برای من، از پدرش حدیث کرد، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: هرگاه جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد شد، اسم او را صادق بگذارید^(۱).

فضایل و مناقب آن حضرت (علیه السلام)

انوار فضایل و مناقب آن ستاره فروزان آسمان امامت امت، و خلافت حضرت ختمی مرتبت، آنچنان بر آفاق و انفس تابیده است که عامه و خاصه، و دوست و دشمن به علم و اجابت دعوت او، که دو برهان امامت است، اعتراف نموده اند.

نمونه ای از کلمات علما و بزرگان عامه

درباره آن حضرت (علیه السلام)

امام مذهب مالکیه می گوید: «چشم من افضل از جعفر بن محمد در زهد و فضل و ورع و عبادت ندیده است»^(۲). همچنین می گوید: چشمی ندیده و گوشی نشنیده، و به قلب بشری خطور نکرده است افضل از جعفر صادق از جهت فضل و علم و عبادت و ورع.^(۳)

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۹

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۵، (ج ۳، ص ۳۹۶)

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۴۸، (ج ۳، ص ۳۷۲)

ابن طلحه شافعی در وصف آن حضرت می گوید: «او از بزرگان و سادات اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، دارای علوم فراوان، عبادت زیاد، زهد آشکار، و تلاوت بسیار است؛ و او کسی است که معانی قرآن کریم را تتبع می کند، و جواهر دریای کتاب خداوند را استخراج، و عجائب آن را استنتاج می نماید، و اوقاتش را بر انواع عبادات قسمت می کند؛ دیدن او بیننده را متذکر آخرت می نماید، و شنیدن کلامش موجب زهد در دنیا می شود؛ اقتدا به هدایتش پیروانش را اهل بهشت می کند؛ نور سیمای او شهادت می دهد که از سلاله نبوت است، و طهارت افعال او آشکار می کند که از ذریه رسالت است؛ جماعتی از اعیان و اعلام ائمه، از او استفاده علم، و نقل حدیث نمودند.

مناقب و صفات او بیش از آن است که به شماره آید، و در انواع آن فضایل و مناقب فهم هر انسان بصیر بیدار حیران و سرگردان است، علومی که فهم ها از احاطه به آنها قاصر است به او اضافه پیدا می کند، و از او روایت می شود، و این از کثرت علومی است که از تقوای او بر قلب او افزای شده است»^(۴).

حسن بن زیاد گفت: شنیدم که ابو حنیفه (امام مذهب حنیفه) در پاسخ به این سؤال که فقیه ترین کسی که دیده ای کیست؟ گفت: جعفر بن محمد. منصور فرستاد نزد من، و گفت: یا ابا حنیفه، مردم مفتون جعفر بن محمد شده اند، مسائل مشکلی مهیا کن. پس چهل مسئله آماده کردم، و وارد شدم بر منصور، و جعفر در طرف راست منصور نشسته بود.

هیبت او آن چنان مرا گرفت که هیبت منصور مرا نگرفت؛ به من اشاره کرد، پس نشستم. منصور رو به او کرد و گفت: یا ابا عبدالله این ابوحنیفه است، فرمود: او را می شناسم؛ بعد منصور رو به من کرد و گفت: یا ابا حنیفه مسائل خود را از ابی عبدالله بپرس، شروع کردم به پرسیدن مسائل، هر مسئله ای که پرسیدم جواب داد، و می فرمود: شما چنان می گوید، و اهل مدینه چنان می گویند، و ما این چنین؛ تا چهل مسئله تمام شد، و هیچ یک را فروگذار نکرد. پس ابو حنیفه گفت: آیا این طور نیست که اعلم مردم کسی است که علم به اختلاف مردم داشته باشد؟^(۵)

ابن قتیبه می گوید: «کتاب جفر جلدی است که امام جعفر بن محمد الصادق نوشته است، و در آن کتاب تمام آنچه به علم او تا روز قیامت حاجت است، موجود است»^(۶).

شبنلجی شافعی می گوید: «مناقب آن حضرت فوق آن است که اهل حساب آنها را شماره کنند، و در انواع آن مناقب فهم نویسنده حیران است»^(۷).

نمونه ای از احادیث وارده در مناقب

آن حضرت (علیه السلام)

در حدیث صحیح^(۸) از جعفر بن محمد بن اشعث از درباریان منصور دوانیقی نقل شده که گفت:

۴. مطالب السؤل، ص ۸۱

۵. مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۵۵، (ج ۳، ص ۳۷۸)؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹

۶. حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۶۸

۷. نور الأبصار، ص ۱۶۰

« ما هیچ گونه خبر و شناختی از آنچه مردم به او اعتقاد داشتند نداشتیم، و آنچه سبب معرفت ما به امامت جعفر بن محمد، و دخول ما در این امر - یعنی مذهب شیعه - شد، این است که منصور دوانیقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: مردی عاقل جستجو کن که آنچه را می خواهیم انجام دهد؛ پدرم به او گفت: به خواسته تو رسیدم، ابن مهاجر کسی است که از عهده این مسئولیت برمی آید پدرم او را نزد منصور برد، منصور به او گفت: ای پسر مهاجر این مال را بگیر و به مدینه نزد عبدالله بن حسن بن حسن و عده ای از اهل بیت او و جعفر بن محمد برو، به آنان بگو: من مرد غریبی هستم از اهل خراسان، و جمعی از شیعیان شما این مال را برای شما فرستاده اند. و به هر یک از آنها با شرایطی بده، و چون گرفتند، بگو: من فرستاده صاحبان اموالم، قبض رسید آن اموال را به خط خودتان بدهید.

ابن مهاجر مال را از منصور گرفت، و به مدینه رفت و برگشت و نزد منصور آمد، و پدرم هم در آن مجلس بود؛ منصور از ماجرا پرسید، گفت: نزد آنها رفتم و اموال را دادم و قبض رسید از آنها گرفتم، به جز جعفر بن محمد، که در مسجدالرسول نماز می خواند؛ پشت سر او نشستیم تا نمازش را تمام کند، و آنچه را به دیگران گفتم به او بگویم، بعد از سلام نماز رو به من کرد و گفت: فلانی از خدا ترس، اهل بیت محمد را گول نزن، که اینها گرفتار دولت بنی مروان بودند و همه محتاجند. گفتم: مگر چه شده؟ سر نزدیک آورد و جمیع آنچه را در اینجا بین من و تو گذشته بود به من خبر داد، که گویا او سوم ما دو تا بوده است.

منصور به او گفت: ای ابن مهاجر بدان که در اهل بیت محمد، در هر زمانی کسی است که از غیب به او خبر می دهند و با او سخن می گویند، و آن شخص امروز جعفر بن محمد است»^(۹).

او شخصیتی است که به اعتراف امام اول عامه، هیچ دیده ای افضل از او در فضایل علمی و اخلاقی و عملی ندیده است، و روشن است که به حکم عقل تبعیت از فاضل با وجود افضل، ترجیح مرجوح بر راجح بوده و قبیح است، و فطرت هر عاقلی از آن متنفر است، و به حکم کتاب خداوند متعال که فرمود: (اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنَى بِالَّذِي

۸. این روایت را محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند، و او کسی است که بزرگترین علمای رجال درباره او شهادت داده اند: کان اوثق الناس فی الحدیث « او موثق ترین مردم در حدیث بود » و او کسی است که صاحب حدائق نقل می کند که یکی از حکام بغداد چون دید که مردم به زیارت ائمه (علیهم السلام) دل داده اند، تصمیم گرفت قبر امام هفتم (علیه السلام) را نبش کند. گفت: اگر آن چنانکه شیعیان گمان می کنند باشد، او در قبر خواهد بود، وگرنه مردم را از زیارت این قبور منع می کنم. به او گفتند: در اینجا مردی است از علمای مشهور آنان، قبر او را بشکاف؛ چون قبر کلینی را شکافتند، او را دیدند، که گویا همان ساعت دفن شده است، امر کرد قبه بر آن قبر بنا کردند، و قبرش مزاری مشهور شد.

وفات او در سال سیصد و بیست و نه بوده، و بعد از قرنهای اکسیر علم و عمل به احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، بدن او را مانند طلاب ناب، از زنگار روزگار صیانت کرده است.

کلینی از ابی علی اشعری موثق به توثیق نجاشی و شیخ طوسی، و او از محمد بن عبدالجبار موثق به توثیق شیخ طوسی و او از صفوان بن یحیی روایت می کند، و صفوان اوثق اهل زمانش در حدیث، و مورد اتفاق اصحاب رجال و حدیث بر صحت روایت اوست، و بر اهل نظر پوشیده نیست که صدور خوارق عادات و آیات بیّناتی که گواه امامت عظمی، و ولایت کبری است از آن حضرت به تواتر ثابت شده است؛ در این مختصر به چند حدیث از آن مجموعه اکتفا می شود.

هُوَ خَيْرٌ^(۱۰) ضلال مبین است، و هر مسلمانی از آن بیزار است، بنابراین پیروی از مذهب جعفری به حکم عقل و فرمان خدا ثابت است.

و به شهادت امام اعظم عامه، آن حضرت اعلم الناس است، و به حکم عقل در تعارض اعلم و عالم، قول عالم ساقط و پیروی از اعلم متعین است: (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)^(۱۱) بنابراین میزان عدل و قسطاس مستقیم، علم و فقه جعفر بن محمد (علیه السلام) است.

کسی که ثروت و قدرت حکومت اسلامی را - از سرمایه فقهی امام حنفیه تا مال و منال بیت المال و حيله و تزویر بنی عباس - برای خاموش کردن انوار عظمت آن حضرت استخدام نموده، اعتراف می کند که او مرتبط به عالم الغیب والشهادة است، و او یگانه آن روزگار است که از ملکوت وجود، الهام گرفته، و تجلی آیه: (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ)^(۱۲) است.

چنین شخصیتی انسان کاملی است که با احاطه به مُلک و ملکوت، خلیفه الله و رابط بین خلق و خالق است.

او کسی است که با وجود سیطره حکومت آل مروان و بنی عباس و دستبرد حوادث روزگار، آنچه از آن حضرت به یادگار مانده، در اصول دین از مبدء تا معاد، اقیانوس بی پایانی است که غواصان دریای معارف از هر روایتی جواهر عرفان استخراج می کنند، و در فروع دین، از طهارت تا به دیات، کتاب مبینی است که تبیان تمام حقوق و احکام شخصیه و نوعیه است.

صاحب نظران فقهت، وظایف عملیه را - از عبادات و معاملات و سیاسات - از کلمات او استنباط می کنند. در این مورد به یک نمونه اکتفا می کنیم: یکی از شاگردان آن حضرت (علیه السلام) محمد بن ابی عمیر است که شیخ طوسی درباره او می نویسد: « او اوثق الناس نزد خاصه و عامه، و اورع و اعبد مردمان بود، و کسی بود که به اعتراف خاصه و عامه یگانه روزگار بود. ابن بطه درباره او می گوید: او صاحب نود و چهار کتاب بود »^(۱۳) و مأمون او را حبس کردند که منصب قضاوت را بپذیرد، و چهار سال در حبس بود، و خواهرش کتب او را دفن کرد، و آن کتب نابود شده و از بین رفت.^(۱۴)

اگر آثاری که نزد چهارهزار شاگرد آن حضرت بود باقی می ماند - گذشته از آنچه که در آن زمان با نبودن وسایل ضبط، از دست رفته است - آیا چه گنجینه ای از علوم و معارف در دست بود؟! همه اینها در فرصت کوتاهی بود که در اثر جنگ بین بنی امیه و بنی عباس به دست آمد و مردم مجال تعلم در محضر آن حضرت را یافتند.

۱۰ . سوره بقره، آیه ۶۱ (آیا می خواهید آنچه را که بهتر است به آنچه که پست تر است، تبدیل کنید!)

۱۱ . سوره زمر، آیه ۹ (آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابرنند، همانا صاحبان عقل متذکر می شوند)

۱۲ . سوره غافر، آیه ۱۹ (و خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دلهای مردمان آگاه است)

۱۳ . الفهرست، ص ۲۱۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹۱

۱۴ . رجال النجاشی در ترجمه محمد بن ابی عمیر، و معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹۱

هر چند قلم از تحریر، و بیان از تقریر مراتب علم و حکمت آن حضرت عاجز است ولی غرض اشاره ای است تا اهل تحقیق به منابع روایات وارده از آن جناب مراجعه کنند، و به عبارات اکتفا نکنند، بلکه در اشارات و لطایف و رقائق و حقایق بیانات آن حضرت تأمل نمایند.

معیار معرفت امام معصوم (علیه السلام)

مقام امامت، مقام انسان کامل است، و انسانیت انسان به عقل و اراده است، و کمال عقل به معرفت خدا و معرفت امر خداوند متعال در تکوین و تشریح است، و کمال اراده به تسلیم مطلق در مقابل اراده خداوند عالم است، که نتیجه آن دعای مستجاب است.

به این جهت معیار معرفت امام دو امر است: علم و اجابت دعوت.

نمونه ای از اجابت دعوت آن حضرت این است که: «چون داود بن علی والی مدینه معلی بن خنیس را که از خواص امام ششم (علیه السلام) بود کُشت، پنج نفر را برای احضار امام فرستاد، و گفت: او را بیاورید، و اگر از آمدن امتناع کرد سر او را بیاورید.

چون بر آن حضرت وارد شدند، دیدند به نماز ایستاده، گفتند: داود را اجابت کن، فرمود: اگر اجابت نکنم؟ گفتند: به امری مأموریم. فرمود: برگردید که خیر دنیا و آخرت شما در برگشت است. و چون بر بردن آن حضرت اصرار کردند، دو دست بالا برد و بر دو شانه خود گذاشت، بعد هر دو دست را باز کرد و به انگشت سبابه دعا کرد، و گفت: الساعة الساعة، فرمود: برگردید که صاحب شما مُرد. او کسی فرستاد که گردن مرا بزند، خدا را به اسم اعظم خواندم، خدا ملکی فرستاد و به حرابه ای او را کُشت»^(۱۵).

علی بن عیسی که ثقة و معتمد نزد عامه و خاصه است در کشف الغمّة حدیث ذیل را نقل می کند، و می گوید: این حدیث مشهور است، و جماعتی از روات و ناقلین حدیث این حدیث را روایت کرده اند، و جماعتی از اعیان آن را آورده اند، شیخ حافظ ابوالفرج ابن جوزی نیز آن را در کتاب صفوة الصفوة ذکر کرده، و همه آنها این حدیث را از لیث که ثقة معتبر است روایت کرده اند.

آن روایت این است: «لیث بن سعد گفت: سال صد و سیزده به مکه آمدم، چون نماز عصر را خواندم، به کوه اباقیبس بالا رفتم، ناگهان به مردی برخوردیم که نشسته بود و خدا را می خواند گفت: یا رب یا رب [به یک نفس]، بعد گفت: یا الله یا الله، یا حی یا حی، بعد یا رحیم یا رحیم، بعد یا ارحم الراحمین هفت مرتبه، بعد گفت: بارالها، مرا به انگور اطعام کن، و دو بُرد من کهنه شده است. لیث گفت: والله کلامش تمام نشده بود، سلّه ای را پُر از انگور - که در آن زمان بر زمین انگوری نبود - و دو برد نو را که مثل آنها ندیده بودم، حاضر دیدم.

چون خواست از انگور تناول کند، گفتیم: من هم شریکم، به من گفت: چرا؟ گفتیم: زیرا تو دعا می کردی و من آمین می گفتم، به من رخصت داد؛ انگوری بود که دانه نداشت، و مانند آن نخورده بودم، خوردم تا سیر شدم، و از انگور چیزی کم نشد. فرمود: یکی از این دو برد را بردار. گفتیم: من احتیاج ندارم. آن دو برد را پوشید، و دو بردی که بر تن داشت برداشت و از کوه فرود آمد، و من پشت سر او رفتم. چون به محل سعی رسید، مردی او را ملاقات کرد،

گفت: مرا ببوشان. دو برد را به او داد. من خود را به آن مرد رساندم، و از او پرسیدم: این کیست؟ گفت: جعفر بن محمد است، فیهذه الکرامه ما اسناها ویا لهذه المنقبه ما اعظم صورتها و معناها، عجا از این کرامت که چه اندازه بلند است، و عجا از این منقبت که صورت و معنای آن تا چه حد عظمت دارد»^(۱۶)

در عظمت صورت این منقبت همان بس که آن معامله که خداوند عزّ و جلّ با خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله) در شب معراج کرد - که آن حضرت فرمود: «أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی»^(۱۷) - در کوه ابی قبیس با فرزندش صادق آل محمد (علیه السلام) کرد، و او را به سفره غیب من عند ملیک مقتدر میهمان کرد، و در عظمت معنای آن همین بس که اتصال اراده آن ولیّ امر را به اراده خود نشان داد: (إِنَّمَا أَمْرُهُوَ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُوَ كُنْ فَيَكُونُ)^(۱۸).

نمونه هایی از معجزات آن حضرت (علیه السلام)

۱ - نادره روزگار در علم و عمل، سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات که گنجینه ادعیه مشتمله بر لطایف معارف و خزینه اسمایی است که: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)^(۱۹)، از محمد بن عبیدالله اسکندری روایت می کند که گفت:

«من از ندیمان و خواص منصور دوانیقی و صاحب سرّ او بودم، روزی به منصور وارد شدم دیدیم غمگین است و آه می کشد، گفتم: این تفکّر و اندوه برای چیست؟ گفت: صد نفر از اولاد فاطمه (علیها السلام) را کشتم، و آقا و پیشوای آنها باقی مانده است، گفتم: آن سید و امام کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق. گفتم: یا امیرالمومنین، او مردی است که عبادت خدا او را منحل کرده، و او به خدا مشغول است، و این اشتغال او را از طلب مُلک و خلافت باز داشته است.

گفت: یا محمد، می دانی تو به امامت او قائل هستی، ولکن مُلک عقیم است، من قسم یاد کردم شب را به پایان نبرم مگر این که از او فارغ شوم. جلادی را خواست، و گفت: چون ابا عبدالله الصادق را حاضر کردم، و او را به سخن مشغول نمودم، کلامم را که از سرم برداشتم سر او را از بدن جدا کن. چون آن حضرت را احضار کرد، دیدم لبهای حضرت به هم می خورد، ندانستم چه چیز قرائت می کند، و دیدم قصر منصور مانند کشتی در امواج دریا در حرکت است، و منصور پابرهنه و سربرهنه در مقابل آن حضرت می دوید، و دندانهایش به هم می خورد، و اندامش می لرزید، گاهی رنگش سرخ و گاهی زرد می شد؛ بازوی آن حضرت را گرفت و بر تخت نشاند، و خود مانند بنده در مقابل مولا نشست. بعد از سؤال و جواب، آن حضرت رفت، و منصور خوابید، و تا نصف شب از خواب بیدار نشد، و چون بیدار شد، گفت: از اینجا نرو، تا نماز فوت شده را قضا کنم، چون نمازش را خواند، رو به من کرد، و گفت: چون ابا عبدالله الصادق را حاضر کردم و به قتلش همّت کردم ازدهایی دیدم که قصر مرا بین دو لب گرفت و به لسان

۱۶ . کشف النعمه ، ج ۲ ، ص ۱۶۰ ؛ الصواعق المحرقة ، ص ۲۰۳

۱۷ . عوالی اللئالی ، ج ۲ ، ص ۲۳۳

۱۸ . سوره یس ، آیه ۸۲ ، (این است و جز این نیست که هرگاه اراده کنیم چیزی را می گوئیم برای آن باش، پس خواهد بود)

۱۹ . سوره اعراف آیه ۱۸۰ (برای خداوند است اسماء نیکو، پس او را به آنها بخوانید).

عربی آشکار با من تکلم کرد، گفت: ای منصور خدای تعالی مرا فرستاده و امر کرده است که اگر آسیبی به ابی عبدالله الصادق برسانی تو را و هر کس در خانه هست ببلعم. عقلم پرید، و بدنم لرزید. گفتم: یا امیرالمؤمنین این عجیب نیست، نزد او اسماء و دعاهایی است که اگر بر شب بخواند شب را روشن، و اگر بر روز بخواند روز را تیره و تار می کند، و اگر بر امواج دریا بخواند موجها فرو نشیند»^(۲۰).

آیات ، علم ، حکمت و مظاهر نفوذ اراده و قدرت آن حضرت که دوست و دشمن ، مؤمن و منافق و موحد و ملحد به آن اعتراف کرده اند، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و آنچه به قلم تحریر درآید نمی است از یم، و شعاعی از اشعه آن حامل اسماء حسنی و عالم به هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم. آری این مقامات و کرامات از کسی که وجود او انعکاس وجود خاتم پیغمبران، و همچون بدر تمام، آئینه تمام نمای خورشید عالم امکان است، عجیب نیست.

۲ - شیخ مفید و شیخ طوسی با اسناد خود از سدیر صیرفی روایت کرده اند :
« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم، در مقابل او طبقی پوشیده بود ؛ بر آن حضرت سلام کردم، و او ردّ سلام کرد ؛ سپس روپوش طبق را برداشت، در آن طبق رطب بود، از آن رطب تناول کرد.
از آن حضرت رطبی خواستم ، به من داد، و چون خوردم رطب دیگری خواستم، تا هشت رطب، چون باز درخواست کردم، فرمود: تو را بس است.

فردای آن روز نزد جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) رفتم ، مقابل او طبقی بود مانند طبقی که مقابل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در خواب دیده بودم ؛ بر آن حضرت سلام کردم ، پس از ردّ سلام روپوش طبق را برداشت، و از آن تناول کرد ؛ من تعجب کردم، گفتم: یابن رسول الله، فدایت شوم، به من رطبی بده، داد، و تا هشت مرتبه از او درخواست کردم، و رطب داد، و بعد از آن طلب کردم، فرمود: اگر جدم زیاد کرده بود من هم زیاد می کردم»^(۲۱).

۳ - در بصائرالدرجات و مناقب از ابی بصیر که نابینا بود روایت شده که امام صادق (علیه السلام) به او فرمود:
« یا ابا محمد دوست داری مرا ببینی؟ گفتم: بلی، فدایت بشوم؛ بر چشم من دست کشید، چشمم روشن شد، و به روی آن حضرت نظر کردم. فرمود: یا ابا محمد! اگر شهرت در میان مردم نبود، تو را بر همین حال بینا می گذاردم؛ بعد بر چشم من دست کشید، به حالت اول برگشتم»^(۲۲).

۴ - همچنین از ابی بصیر روایت شده که گفت:

۲۰ . بحار الانوار ، ج ۴۷ ، ص ۲۰۱

۲۱ . الأملی للمفید ، ص ۳۳۵ ؛ الأملی للطوسی ، ص ۱۱۴

۲۲ . بصائر الدرجات ، ص ۲۹۲ ؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۲۳۹ ، (ج ۳ ، ص ۳۶۴) ؛ بحار الانوار ، ج ۴۷ ، ص ۷۹

« با آن حضرت در طواف بودم، گفتم: فدایت شوم یابن رسول الله، آیا خدا این خلق را می آمرزد؟ فرمود: اکثر اینها که می بینی میمون و خوک هستند؛ آنگاه به چشمم دست کشید، آنها را به همان صورت دیدم، وحشت کردم، دوباره بر دیده ام دست کشید و به حالت اول برگشتم »^(۲۳).

کسی که اراده نافذ اش با یک دست کشیدن، به چشم نابینا بینایی می بخشد تا اشکال و ابدان را ببیند، و بصیرتی می بخشد که صور ارواح را ببیند، و به یک دست کشیدن بصر و بصیرت را می گیرد، کسی است که در اثر عبودیت مطلقه، ولایت مطلقه ای یافته است که با استمداد از فعال ما یشاء و یرید، مراد او از اراده تخلف نکند، و مُلک و ملکوت و ابدان و ارواح در دایره دعوت مستجاب او باشند.

۵ - ابن ابی العوجاء و سه نفر از کسانی که دهری مذهب بودند، و به خداوند تبارک و تعالی اعتقاد نداشتند، با یکدیگر هم پیمان شدند که هر یک [آیاتی را بنویسند و] همانند ربع قرآن را بیاورند. وقتی که یکسال گذشت در مکه اجتماع کردند، یکی از آنها گفت: چون آیه: (وَ قِيلَ يَا رِضُ اِبْلَعِي مَاءَكَ وَ يَسْمَاءُ اَفْلَعِي وَ غَيْضُ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الامرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَي الْجُودِي) را دیدم، دانستم که از معارضه عاجزم.

دیگری گفت: چون آیه: (فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا) را دیدم، مأیوس شدم؛ و با آن که هیچ کس را از این سرّ مطلع نکردند، در آن هنگامی که آهسته با هم گفتگو می کردند تا دیگری نشنود، امام ششم (علیه السلام) بر آنها گذشت، و رو به آنها کرد و این آیه را تلاوت کرد: (قُلْ لَسِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَي اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) ؛ آنگاه هر چهار نفر مبهوت شدند^(۲۴).

ظهور آیات بینات و خوارق عادات از آن حضرت نه تنها خاصه و عامه را متحیر کرد، بلکه ملحد و زندیقی مانند ابن ابی العوجاء گفت: تنها کسی که قدرت دارد و اگر بخواهد جسد را روحانی و روح را متجسد کند جعفر بن محمد است.^(۲۵)

۶ - هارون بن رثاب گفت:

« برادری داشتم از پیروان زیاد بن منذر جارودی، بر ابی عبدالله (علیه السلام) وارد شدم، ایشان از حال برادرم پرسید، گفتم: مردی است که نزد قاضی و همسایگان در تمامی حالاتش شایسته و پسندیده است، مگر این که اقرار به ولایت شما ندارد؛ حضرت از سبب آن پرسید، گفتم: گمان می کند که این از ورع اوست، فرمود: کجا بود ورع او شب نهر بلخ.

چون نزد برادرم آمدم ماجرا را به برادرم گفتم،

گفت: آیا ابو عبدالله این خبر را به تو داد؟! گفتم: بلی، گفت: شهادت می دهم که او حجت رب العالمین است، گفتم: قصه ات را بگو، گفت: از ماوراء نهر بلخ می آمدم، مردی با من رفیق راه شد، و کنیزی صاحب جمال داشت. چون کنار نهر رسیدیم گفت: یا تو برو آتشی تهیه کن و من حافظ اموال تو باشم، یا من می روم و تو نگهبان اموال

۲۳ . بصائر الدرجات، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۹

۲۴ . الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۷

۲۵ . الکافی، ج ۱، ص ۷۵

من باش، گفتم: تو برو. چون رفت با آن کنیز هم بستر شدم؛ و الله نه او به کسی گفت، و نه من؛ و جز خدا احدی این راز را نمی دانست.

سال بعد با برادرم نزد آن حضرت آمدم، و او بیرون نیامد مگر این که به امامت آن حضرت قائل شد «^(۲۶)». آن حضرت در مدینه بوده است و این واقعه در آن شب در کنار نهر شهر بلخ اتفاق می افتد. اخبار آن حضرت حکایت از سیطره روح او بر آفاق و انفس و ارتباط خاص با خداوندی می کند که **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ**^(۲۷).

۷ - حسین بن موسی بن حنات (خیاط) گفت:

«من و جمیل بن دراج و عائذ احمسی به سفر حج رفتیم. عائذ در راه مکرر می گفت که من از ابی عبدالله حاجتی دارم، که هنگام ملاقات او از آن حاجت سؤال خواهم کرد. چون بر آن حضرت وارد شدیم سلام کردیم و نشستیم، رو به ما کرد و فرمود: کسی که آنچه را خدا بر او واجب کرده به جا آورد، خدا از ماسوای آنچه واجب کرده از او سؤال نمی کند. چون برخواستیم به عائذ گفتیم: حاجتت چه بود؟ گفت: حاجتم همان بود که شنیدیم، گفتیم: چگونه حاجتت آن بود، گفت: من طاقت قیام شب را ندارم، و ترسیدم خدا مرا به آن مؤاخذه کند، حاجتم را به آنچه گفت برآورد»^(۲۸).

۸ - علی بن عیسی در کشف الغمه از دلایل حمیری از ابی بصیر نقل می کند، که گفت: «روزی نزد ابی عبدالله (علیه السلام) نشسته بودم، فرمود: یا ابا محمد، آیا امام خود را می شناسی؟ گفتم: بلی، والله الذی لا اله الا هو، تو همان امام من هستی. فرمود: راست گفتی، شناختی، پس به او تمسک کن.

گفتم: می خواهم علامت امام را به من عطا کنی. فرمود: یا ابامحمد بعد از معرفت علامت نیست. گفتم: می خواهم بر ایمان و یقینم بیافزایم. فرمود: یا ابامحمد به کوفه برمی گردی، و برای تو پسری متولد شده به نام عیسی، و بعد از عیسی محمد، و بعد از آن دو دختر، و بدان که نام هر دو پسر تو در صحیفه جامعه با اسامی شیعیان ما و اسامی پدرها و مادرهای آنان و اجداد آنان و انساب و فرزندان آنان تا روز قیامت نزد ما است»^(۲۹).

۹ - از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت:

«با ابی عبدالله جعفر بن محمد می رفتیم، به زنی رسیدیم که مقابل او گاوی مرده بود، و آن زن گریه می کرد؛ حضرت از حال او پرسید، گفت: من و بچه هایم معیشت و زندگیمان از این حیوان بود که مُرد، و من در کار خود متحیرم. فرمود: می خواهی خدا زنده اش کند؟

۲۶. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۵۶

۲۷. اشاره به آیه شریفه ۱۹ از سوره غافر. (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ) (و خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دل‌های مردمان آگاه است)

۲۸. بصائر الدرجات، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۰

۲۹. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۶

زن گفت: مرا با این مصیبتی که به آن مبتلا شدم مسخره می کنی؟ حضرت (علیه السلام) دعایی کرد، و پای خود را به آن حیوان زد، حیوان به پاخواست. زن گفت: به خدای کعبه، عیسی بن مریم است، امام به میان مردم رفت، و زن او را نشناخت «^(۳۰)».

نه تنها نفس او احیای موتی می کند بلکه مانند اکسیر، خاصیت دم عیسی و نفس عیسی را به نفسها می دهد.

۱۰ - کلینی در کافی^(۳۱) و ابن شهر آشوب در مناقب^(۳۲) و صاحب بصائر الدرجات از جمیل بن دراج روایت می کنند که گفت:

« نزد ابی عبدالله بودم که زنی آمد، گفت: پسر مرده است، امام فرمود: برخیز به خانه ات برو غسل کن، و دو رکعت نماز بخوان، و بگو: ای کسی که او را به من بخشیدی و چیزی نبود، دوباره او را به من ببخش ؛ بعد او را حرکت بده، و احدی را خبردار نکن، زن آمد و چون پسر را حرکت داد آن پسر به گریه افتاد «^(۳۳)».

چه عجب اگر **یُحیی الموتی باذنی**^(۳۴) به نفس آن حضرت تجلی کند، که **یا نار کونی برداً و سلاماً**^(۳۵) در مورد تربیت شدگان آن حضرت ظهور می کند.

۱۱ - از مأمون رقی روایت شده است که گفت:

« نزد آن حضرت بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، و سلام کرد و نشست، گفت: یابن رسول الله: چه چیز مانع تو شد که نشسته ای و برای حق خود قیام نمی کنی؟ در حالی که صد هزار شیعه داری که در مقابل تو شمشیر بزنند. فرمود: ای خراسانی بنشین، و فرمود تا تنور را روشن کردند ؛ چون مانند آتش سرخ شد، فرمود: ای خراسانی بر خیز و در تنور بنشین. خراسانی گفت: یابن رسول الله: مرا به آتش عذاب نکن ؛ در همین موقع هارون مکی وارد شد، و گفت: السلام علیک یابن رسول الله! حضرت به او فرمود: در تنور بنشین، هارون در تنور نشست، پس از مدتی حضرت به خراسانی فرمود: بلند شو و در تنور نظر کن، خراسانی گفت: برخاستم، دیدم چهار زانو در تنوری که به آتش سرخ شده بود نشسته است ؛ پس از تنور بیرون آمد، و بر ما سلام کرد، حضرت فرمود: در خراسان مانند این، چند نفر پیدا می کنی؟ گفتم: به خدا قسم یک نفر هم مانند او نیست. فرمود: ما به وقت قیام خود اعلم هستیم «^(۳۶)».

۳۰ . الخرائج والجرائح ، ج ۱ ، ص ۲۹۴ ؛ بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۱۱۵

۳۱ . الکافی ، ج ۳ ، ص ۴۷۹ ، ج ۱۱

۳۲ . مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۲۳۹ ، (ج ۳ ، ص ۳۶۵)

۳۳ . بصائر الدرجات ، ص ۲۹۲ ؛ بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۷۹

۳۴ . اشاره به آیه شریفه ۱۱۰ از سوره مائده: (وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي) (که حضرت عیسی مردگان را به اذن خداوند زنده می گردانید).

۳۵ . اشاره به آیه شریفه ۶۹ از سوره انبیاء: (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) (و ما (خداوند متعال) به آتش خطاب کردیم که سرد و سلامت باش برای ابراهیم).

۳۶ . مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۲۳۷ ، (ج ۳ ، ص ۳۶۲) ؛ بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۱۲۳

این است مقام شیعیان آن حضرت که آتش هوی و هوس را به آب حیات آن چشمه ای که **یشرب بها المقربون**^(۳۷) خاموش کردند، و چشم دل را به نور علم الیقین از آن عین الیقین منور کردند، و به برکت تعلیم و تربیت آن حضرت به مقام حق الیقین نائل شدند.

هنگامی که حکومت بنی امیه و آل مروان منقرض شد، و بیش از یک چهارم منطقه مسکونی زمین زیر پرچم اسلام بود، حکومت چنین کشوری، و منشور فرمانروایی آن را که عرصه شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم را در برگرفته بود، به آن حضرت عرضه داشتند؛ آن حضرت نامه را سوزانید، فرستاده گمان کرد که سوزاندن نامه برای آن است که این امر از اغیار مستور بماند و جواب نامه را خواست، امام (علیه السلام) فرمود: «همانست که دیدی، و به نویسنده نامه خبر داد، که ابراهیم از شام به عراق نخواهد رسید، و این حکومت به برادران او می رسد، ابتدا به سفاح و سپس به منصور، و حکومت در فرزندان منصور باقی می ماند، و ابومسلم به مقصود نخواهد رسید»^(۳۸).

در این چند جمله حکومت بنی عباس را از بدو تا به ختم ورق زد، و سرنوشت ابومسلم خراسانی را بیان فرمود. ابومسلم حدود ششصد هزار نفر را به کشتن داد تا حکومت را از بنی امیه به بنی عباس منتقل کرد و به فرمان منصور قطعه قطعه شد و به مقصود نرسید.

امام (علیه السلام) منشور حکومتی را که به ریختن خون بی گناهان به دست آمده، و ابزار هوس هوسرانان است طعمه آتش کرد، تا بفهماند کتابی که **بالحق انزلناه و بالحق نزل**^(۳۹) جز به زبان حق، و دست حق، تفسیر و اجرا نمی شود؛ و با این عمل نشان داد که حکومت حق شجره طیبه ای است که **اصلها ثابت و فرعها فی السماء**، و حکومت باطل **کشجره خبیثه اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار**^(۴۰).

زبده شاعران آن زمان در وصف این واقع می گوید:

ولما دعا الداعون مولای لم یکن***لیثنی الیه عزمه بصواب
ولمادعوه بالکتاب أجابهم***بحرق الکتاب دون ردّ جواب
و ما کان مولای کمشری ضلاله***ولا ملبساً منها الردی بثواب
ولکنه لله فی الارض حجة***دلیل الی خیر و حسن مأب

۱۲ - در کافی اسماعیل بن عبدالله قرشی روایت کرده که گفت:

۳۷. اشاره به آیه شریفه ۲۸ از سوره مطفین: (عَبْنًا یَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ) (چشمه ای است که مقربون از آن می آشامند).

۳۸. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۳؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۲۹، (ج ۳، ص ۳۵۶)

۳۹. اشاره به آیه شریفه ۱۰۵ از سوره اسراء: (وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (و ما قرآن را به حق نازل کردیم، و آن هم به حق نازل شد).

۴۰. اشاره به آیه شریفه (لَمْ تَرَکَیْفَ ضَرْبَ اللّٰهِ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ * تُؤْتِی أُكْلَهَا کُلَّ حَیْنٍ مَّ یَاذُنْ رَبِّهَا وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ لِالنَّاسِ لَعْلَهُمْ یَتَذَكَّرْنَ * وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیْثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیْثَةٍ اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ) سوره ابراهیم: ۲۴

« مردی نزد ابی عبدالله آمد، گفت: یابن رسول الله خواب دیدم گویا از کوفه بیرون رفتم، در جایی شبی از چوب دیدم یا مردی از چوب ساخته شده که بر آسی چوبی سوار بود و شمشیر در دست داشت؛ من با رعب و وحشت او را مشاهده می کردم، فرمود: تو مردی هستی که می خواهی مردی را در معیشتش گول بزنی؛ از خدای که تو را آفریده و می میراند بترس. آن مرد گفت: شهادت می دهم که تو کسی هستی که علمی به تو داده شده است که از معدنش استنباط می کنی. یابن رسول الله، مردی از همسایگان بر من باغی عرضه کرده، چون دیدم که خواهانی غیر از من ندارد تصمیم گرفتم آن باغ را به تنزل بسیاری مالک شوم.

امام (علیه السلام) فرمود: همسایه تو کسی است که ما را دوست دارد، و از دشمن ما تبری می کند، گفت: بلی یابن رسول الله! اگر دشمن شما بود آیا گول زدنش حلال بود؟ فرمود: آن کس که تو را امین شمرد امانت را ادا کن و آن کس که از تو نصیحت خواست نصیحت را ادا کن، اگرچه آن کس قاتل حسین (علیه السلام) باشد»^(۴۱).

او نه فقط خودش باطل را وسیله ای برای رسیدن به هدف حق قرار نمی دهد، بلکه پیروانش را از توسل به باطل برای نیل به حق برحذر می دارد، و به رعایت امانت حتی نسبت به بدترین خلق خداوند متعال که قاتل سیدالشهدا (علیه السلام) است توصیه می نماید.

۱۳ - ابن شهر آشوب از ابی الصباح کنانی روایت می کند که به آن حضرت گفت:

« من همسایه ای دارم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سبّ می کند، آیا اذن می دهی او را بکشم؟ فرمود: این الاسلام قید الفتک، اسلام مسلمان را مقید می کند، و نمی گذارد او کسی را ترور کند، و خون او را در حالتی که غافل است بریزد، و لکن او را واگذار که غیر تو او را کفایت می کند. ابوالصباح گفت: به کوفه رفتم و نماز صبح را در مسجد به جا آوردم، و شنیدم که او را در بسترش مرده یافتند. رفتند که جنازه را بردارند ناگهان گوشتش از استخوانهایش جدا شد، دیدند زیر رختخواب او ماری خفته است، ابوالصباح متوجه شد که چرا امام (علیه السلام) فرمود غیر تو او را کفایت می کند»^(۴۲).

مذهب جعفری مذهبی است که مبدأ آن حق و منتهای آن حق است، و سفر انسان در این طریق بالحق الی الحق است، و این آئینی است که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه^(۴۳).

۱۴ - علی بن ابی حمزه گفت:

« دوستی داشتیم از نویسندگان حکومت بنی امیه، به من گفت: از ابی عبدالله اذن بگیر که او را زیارت کنم، برای او اذن گرفتم. گفت: فدایت شوم، من در دیوان این قوم بودم و مال فراوان به دست آوردم، آیا راه نجاتی برای من هست؟ فرمود: اگر بگویم انجام می دهی؟ اظهار آمادگی کرد، فرمود: از آنچه در دیوان آنها به دست آورده ای بیرون

۴۱ . الکافی، ج ۸، ص ۲۹۳

۴۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۹، (ج ۳، ص ۳۶۴)؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷

۴۳ . اشاره به آیه شریفه ۴۲ از سوره فصلت: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) (قرآن کتابی است که باطلی از پیش و پس گذشته و آینده در آن نمی آید).

بیا، هر مالی که صاحبش را می شناسی به او برگردان، و آنچه نمی شناسی صدقه بده، من برای تو بهشت را ضمانت می کنم.

آن جوان مدتی فکر کرد، پس برای انجام فرمان اظهار آمادگی کرد، ابن ابی حمزه گفت: آن جوان با ما به کوفه برگشت تمام اموال را از دست خود خارج کرد، حتی جامه ای که بر تن داشت بیرون آورد؛ ما مالی جمع کردیم و برای او جامه خریدیم، و نفقه برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض شد، به عیادتش رفتیم، در حال جان دادن بود، چشمهایش را باز کرد و گفت: ای علی، والله، صاحب تو به آنچه ضمانت کرد وفا کرد، این را گفت و بعد مُرد. بعد از آن که از تجهیز او فارغ شدیم، بر امام (علیه السلام) وارد شدم، چشم آن حضرت که به من افتاد فرمود: یا علی والله، به آنچه برای رفیقیت گفتیم وفا کردیم»^(۴۴).

آن حضرت نه تنها عالم و آگاه به مکنونات نفوس و حوادث روزگار است، بلکه از آنچه که از دید بشر جز با اسباب و وسایل امروزی محجوب بود، خبر داد:

۱۵ - در شرح اسماء حسناى خداوند متعال فرمود:

« خدا را لطیف می نامیم، برای خلق موجودات لطیف و به جهت علم او به چیز لطیفی که خلق کرده، از پشه و ذره و کوچکتر از این دو که چشمها و عقلها آنها را نمی بینند، و به علت کوچکی خلق آن از چشم و گوش و صورتش، نر و ماده آن شناخته نمی شود»^(۴۵).

و به این بیان از حیوانات ذره بینی ای خبر داد که بشر از وجود آنها اطلاع نداشت و در آن روزگار از حس و عقل محجوب بود، ولی بر علم محیط آن حضرت آشکار بود. که جان دارند و نر و ماده دارند و در امواج دریاها و دامن دشتهها و در جو و عنان آسمان پراکنده اند.

مکارم آن حضرت (علیه السلام)

مکارم آن حضرت بیش از آن است که به رشته تحریر درآید، ولی در این مختصر به چند نمونه اشاره می نماییم:
۱ - مردی از حاجیان در مدینه از خواب بیدار شد، توهم کرد که همیان او را دزدیده اند، دید آن حضرت مشغول نماز است، دامن آن حضرت را گرفت، و گفت: تو همیان مرا برداشتی. فرمود:

« در همیان تو چه بود گفت: هزار دینار. او را به خانه برد و هزار دینار به او داد. چون آن مرد به خانه برگشت، همیان خود را یافت. برگشت نزد آن حضرت و هزار دینار را برگرداند، حضرت نپذیرفت، و فرمود: چیزی که از دست من خارج شد به من برنمی گردد. آن مرد پرسید که این کیست؟ گفتند: جعفر صادق است، گفت: لاجرم چنین کاری از مانند چنین کسی سرمی زند»^(۴۶).

۲ - سفیان ثوری گفت:

۴۴. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۴۰، (ج ۳، ص ۲۶۵)

۴۵. بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۵

۴۶. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۳

« بر آن حضرت وارد شدم، دیدم رنگش دگرگون است، سبب پریشانی حالش را پرسیدم، فرمود: آنان را از رفتن به بالای خانه نهی کرده بودم، چون داخل خانه شدم جاریه ای از نردبان بالا رفته و فرزند خردسالم را با خود برده بود، چون چشمش به من افتاد لرزید و فرزندم به زمین افتاد و جان داد؛ من برای مرگ فرزندم متغیر نشدم، بلکه برای ترس و وحشت آن جاریه که از دیدن من رنگش پریده است متغیر شدم؛ سپس به آن جاریه فرمود: تو به خاطر خدا آزادی»^(۴۷).

با آنکه کنیز از نهی آن حضرت تخلف کرده بود و بدین سبب گناهکار و سزاوار بازخواست و مجازات بود، و از طرفی باعث و موجب مرگ پاره تن آن حضرت نیز شده بود، اما رنگ رخسار امام (علیه السلام) برای نگرانی و وحشت آن زن متغیر شده بود، و برای این که خاطر آن بیچاره را آسوده کند، دو مرتبه فرمود: «باکی بر تو نیست» و به جای مطالبه خون فرزند دلبندهش، او را از قید بندگی آزاد، و خلعت حریت به او بخشید

چنین کسی مظهر مغفرت و اسم اعظم خداوند غفور و رحیم است (**وَالْكَظِيمِ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**)^(۴۸).

۳ - پسری داشت که مقابل آن حضرت راه می رفت، ناگهان افتاد و مُرد. امام (علیه السلام) به آن پیکر بی جان نگاهی کرد، و گریه نمود، و دل به خدا داد، و گفت:

« **لئن اخذت لقد بقیة ولئن ابتلیت لقد عافیت.** (قریب به این مضمون: بارالها، اگر نعمتی گرفتی چه نعمتها که برای بنده خود باقی گذاشتی، و اگر به بلایی مبتلا کردی چه عافیت ها که بخشیدی) سبحان الله! فرزندان ما را می میراند، و جز محبت در دل ما نمی افزاید. و چون او را دفن کرد، گفت: پسر، خدا آرامگاه تو را وسعت دهد، و بین تو و پیغمبرت جمع کند،

و فرمود: ما قومی هستیم که از خدا آنچه دوست داریم نسبت به هر کسی که دوست داریم سؤال می کنیم، و او به ما عطا می کند؛ پس هرگاه او دوست داشت آنچه ما از آن کراهت داریم در مورد کسی که دوست داریم راضی می شویم^(۴۹).

در مقابل این مصیبت جانکاه که میوه تازه به ثمر رسیده قلب نازنینش در مقابل دیدگانش ناگهان از پای افتاد، عاطفه پدر و فرزند اشک را از چشمش جاری کرد، ولی رابطه بندگی و خدایی در مقابل واهب المواهبی که لا تُعدُّ و لاتحصی است، ورق را آنچنان برگرداند که از مقام تسلیم گذشته، و مرگ پاره تنش به اراده معبود، منشأ ازدیاد محبتش به خداوند متعال شد.

۴ - در حدیثی از آن حضرت روایت شده است، که فرمود:

۴۷ . مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۲۷۴ ، (ج ۳ ، ص ۳۹۵)

۴۸ . سوره آل عمران آیه ۱۳۴ (انان که غیظ و غضب خود را فرو نشانند، و از مردم درگذرند ؛ و خداوند احسان کنندگان را دوست می دارد).

۴۹ . الدعوات ، ص ۲۸۶

« عارف، شخص او با خلق، و قلب او با خدا است، اگر دل او طرفه‌العینی از خدا غافل شود، از اشتیاق به او جان می‌دهد؛ عارف امین امانت‌های خدا، گنجینه اسرار خدا، معدن انوار خدا، دلیل رحمت خدا بر خلق خدا، حامل علوم خدا، میزان فضل و عدل خدا است. از خلق و مراد و دنیا بی‌نیاز است، و مونس برای او جز خدا نیست. نطقی و اشاره‌ای و نفسی نیست الا به خدا و از خدا و با خدا؛ و او در باغستانهای قدس خدا تردد می‌کند، و از لطایف فضل خدا توشه برمی‌دارد؛ و معرفت، اصلی است که فرع او ایمان است»^(۵۰).

کسی که گفتارش اینچنین است، رفتارش هم با خالق و خلق آنچنان است.

۵ - شیخ صدوق از معلی بن خنیس روایت می‌کند:

« شبی باران می‌بارید و من پشت سر آن حضرت می‌رفتم، چیزی روی زمین افتاد، رفتم و سلام کردم، فرمود: معلائی؟ گفتم بلی فدایت شوم. فرمود: جستجو کن آنچه یافتی به من بده، چون گشتم دیدم گرده‌های نان پراکنده شده است، جمع کردم و دیدم انبانی از نان است که آن حضرت برداشته است، گفتم: اجازه بده من این انبان را بردارم و به مقصد برسانم. فرمود: من از تو به این کار سزاوارترم، ولكن تو با من بیا. با آن حضرت به جایی رفتیم که جمعی خوابیده بودند، آن حضرت نانها را زیر جامه یکایک آنها گذاشت، چون از رسیدگی سهمیه آنها فارق شد برگشتیم. گفتم: فدایت شوم، اینها معرفت به حق دارند؟ فرمود: اگر اهل معرفت به مذهب حق بودند با آنها حتی تا تقسیم نمک هم مواسات می‌کردم»^(۵۱).

اگر رفتار آن حضرت با اهل باطل اینچنین است، آیا با اهل حق چگونه است؟!

خداوند عزوجل، رحمن و رحیم است، رحمت رحمانیه او بر خوب و بد، کافر و مؤمن، مانند آفتاب بر گل و خار می‌تابد؛ و رحمت رحیمیه اوست که شامل حال عباد الله الصالحین می‌شود. خلیفه الله کبرای رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه خداوند متعال است.

۶ - تقسیم نان و دستگیری از نیازمندان کار هر شب آن حضرت بود. کلینی در حدیث صحیح از هشام بن سالم روایت می‌کند:

« چون پاسی از شب می‌گذشت آن حضرت جرابی (کیسه‌ای) را که نان و گوشت و دراهم در آن بود بر دوش خود می‌کشید، و در میان نیازمندان مدینه قسمت می‌کرد. آنها در تمام این مدت او را نشناختند؛ چون از دنیا رفت دانستند که آن کس که هر شب ما یحتاج روز آنها را تامین می‌کرد جعفر بن محمد بود»^(۵۲).

۷ - از اسماعیل بن جابر روایت شده است:

۵۰. مصباح الشریعة، ص ۱۹۱

۵۱. ثواب الأعمال، ص ۱۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰

۵۲. الکافی، ج ۴، ص ۸

« ابو عبدالله پنجاه دینار در کیسه ای به من داد، و فرمود: این را به مردی از بنی هاشم بده، و به او نگو که من داده ام . گفت: آمدم کیسه زر را به او دادم، گفت: از کجا آورده ای، خدا جزای خیر بدهد به آن کس که هر ساله معیشت تا سال آینده را به ما می دهد، ولی جعفر بن محمد درهمی به ما کمک نمی کند »^(۵۳).

۸ - فقیری از آن حضرت درخواستی کرد ، به غلامش فرمود:

« نزد تو چیست؟ گفت: چهارصد درهم. فرمود: به او عطا کن، چون گرفت و رفت، حضرت فرمود: او را برگردان، چون برگشت، گفت: سؤال کردم و عطا کردی، و بعد از عطا چرا مرا برگرداندی؟ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: بهترین صدقه آن است که فقیر را غنی کند، و ما تو را به این عطا بی نیاز نکردیم، این انگشتر را بگیر که قیمت آن ده هزار درهم است، هر وقت محتاج شدی به این قیمت آن را بفروش »^(۵۴).

۹ - از اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب روایت شده است که گفت:

« نزد ابی عبدالله (علیه السلام) بودم، مردی از اهل خراسان آمد و گفت: یابن رسول الله، من از دوستان شما هستم، و بین من و شما فاصله زیادی است، و دستم خالی است، و نمی توانم به اهل خود برگردم. امام به طرف راست و چپ نگاه کرد، فرمود: معروف و خوبی به دیگران ، آن است که بدون سؤال به او عطا کنی، آنچه بعد از سؤال داده می شود در برابر آبروی اوست . آن درخواست کننده شب را بین یأس و امید می گذارند و نمی داند به چه کسی برای حاجت خود رو آورد، پس عزم می کند که به تو رو آورد، و چون به تو رو آورد قلب او مضطرب و خون در چهره او جمع شده است، نمی داند آیا از نزد تو به ناامیدی و ردّ حاجت خود برمی گردد یا به سرور برآمدن حاجتش ؛ اگر حاجتش را برآوردی چنان می بینی که به او خوبی و احسان و صلّه کرده ای، حال آن که رسول خدا قسم یاد کرد که آن رنج و زحمتی که او از سؤال کردن از تو کشیده است بزرگتر است از معروف و عطایی که از تو به او رسیده است ؛ پس پنج هزار درهم برای آن مرد خراسانی جمع کرده و به او دادند »^(۵۵).

از این جهت با آن که چهارصد درهم را به آن سائل داده بود، چون به او احسانی نکرده بود، و آنچه به او داده بود با ذلت سؤال او برابر نبود، او را خواست که به او احسان کند، احسانی که برای همیشه ذلت سؤال را از او بزدايد، و عزّت غنا را به او ارزانی کند.

آنچه از احادیث مربوط به اصول عقاید از آن حضرت باقی مانده است، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد ؛ ما نمونه هایی از آنها را در هر یک از این اصول می آوریم .

۵۳ . الأملی للشیخ الطوسی ، ص ۶۷۷ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۷ ، ص ۵۴

۵۴ . بحار الانوار ، ج ۴۷ ، ص ۶۱

۵۵ . بحار الانوار ، ج ۴۷ ، ص ۶۱

نمونه ای از کلمات آن حضرت (علیه السلام)

در معرفت و توحید خداوند متعال

مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد:

« یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو، فقد أكثر علی المجادلون و هیرونی. فقال له: یا عبدالله، هل رکت سفینه قط؟ قال: نعم. قال: فهل کسر بک حیث لا سفینه تنجیک و لا سباحة تغنیک؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق قلبک هنالک أن شیئاً من الأشياء قادر علی أن یخلصک من ورطتک؟ قال: نعم، قال الصادق (علیه السلام): فذلک الشیء هو الله القادر علی الإنجاء حیث لا منجی و علی الإغاثة حیث لا مغیث »^(۵۶).

راه رسیدن به ایمان به پروردگار متعال سه راه است:

الف: معرفت و شناختن خداوند متعال به ذات قدّوس او، که این معرفت اولیای خدا است؛ و در کلام سید اولیاء حضرت علی (علیه السلام): **یا من دل علی ذاته بذاته**^(۵۷) (ای کسی که به ذات خودت بر ذات خود دلالت کردی)؛ و در کلام حضرت زین العابدین (علیه السلام) آمده است: **بک عرفتک و انت دللتنی علیک**^(۵۸) (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت).

ب: فطرت انسان، که هنگام انقطاع از خلق و ناامیدی از هر دادرسی، ظهور می کند.

ج: تفکر در مخلوقات خدا، به احتیاج ممکنات در ذات و صفات به غنی بالذات، و آیات علم و قدرت و حکمتی که در خلقت هر موجودی نمایان است، و نظمی که بر جزء و کل جهان حاکم است. امام در این حدیث شریف طریق دوم را بیان فرموده است و این معرفت و ارتباط فطری با خداوند متعال، چنانکه هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق از غیر او وجدان می شود، می توان در حال اختیار با دو بال علم و عمل به آن رسید:

اول: آن که انسان به نور عقل حجاب جهل و غفلت را بر طرف کند و ببیند که وجود و کمالات هر موجود از خودش و به خود او نیست، و بیابد که همه منتهی می شود به ذات قدّوسی که **(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)**^(۵۹)، **(هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)**^(۶۰).

۵۶. بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱ (یابن رسول الله مرا دلالت کن بر الله که او چیست؟ زیرا بسیار شدند بر من کسانی که مجادله می کنند و مرا به حیرت انداختند. حضرت فرمود: یا عبدالله آیا هرگز کشتی سوار شده ای؟ گفت: بلی، فرمود: آیا کشتی شکسته شده ای در جایی که نه کشتی است که تو را نجات دهد، و نه شنایی است که تو را بی نیاز کند؟ گفت: بلی، فرمود: آیا در آن جا تعلق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا کردی که تو را از آن ورطه خلاص کند؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: پس همان الله است که قادر است بر نجات دادن، آن جا که نجات دهنده ای نیست، و بر کمک کردن، آن جا که کمک کننده ای نیست)

۵۷. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹

۵۸. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۸۲

۵۹. سوره حدید، آیه ۳ (اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست)

دوم: آن که به وسیله طهارت و تقوی کدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزداید، که بین خدا و بنده او جز حجاب جهل و غفلت و کدورت گناه حاجب و مانعی نیست، که باید با جهاد علمی و عملی بر طرف شود: (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)^(۶۱).

طریق سوم را در احادیثی تعلیم فرموده اند که بعضی از آنها در ذیل ذکر می شود:

۱ - « زندیقی از آن حضرت سؤال کرد که چه دلیلی بر صانع عالم است؟ امام (علیه السلام) فرمود:

« اگر به بنایی نظر کنی علم پیدا می کنی که آن بنای مشید بنا کننده ای دارد، هر چند بانی را ندیده باشی. پرسید صانع عالم چیست؟ فرمود: چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، نه جسم است، نه صورت، نه به حواس پنجگانه احساس می شود، نه اوهام او را ادراک می کند، و نه روزگار بر او نقصان وارد می کند، و نه زمان او را متغیر می نماید »^(۶۲).

۲ - « به ابن ابی العوجاء فرمود:

« آیا مصنوعی یا غیر مصنوع؟ گفت مصنوع نیستم.

فرمود: اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟ متحیر ماند و بیرون رفت »^(۶۳).

۳ - « به ابن ابی العوجاء در مسجد الحرام فرمود:

« اگر امر چنان باشد که اینها می گویند، آنها به سلامت نائل شده اند و شما به هلاکت، و اگر چنان نباشد شما و آنها برابرید. گفت: آنها چه می گویند و ما چه می گوییم؟ گفتار ما و آنها یکی است، فرمود: چگونه گفتار شما و آنها یکی است، آنها می گویند: معاد و ثواب و عقاب است، برای آسمان خدائی است، آسمان معمور است، و شما گمان می کنید خراب است و احدی در آن نیست. گفت: اگر امر چنانست که می گویی چرا خدا برای خلق خود ظاهر نمی شود، که آنها را به عبادت خود دعوت کند تا اختلاف از میان برود، و چرا خود در حجاب است و رسولان را فرستاده؟ و اگر خود مباشر دعوت بود به ایمان به او نزدیک تر بود.

فرمود: چگونه از تو در حجاب است کسی که قدرتش را در نفس تو نشان داده؟!

بود تو بعد از نبوت، و بزرگی تو بعد از کوچکیت، و قوت تو بعد از مرضت، و رضای تو بعد از غضبت، و غضب تو بعد از رضایت، و حزن تو بعد از شادیت، و شادی تو بعد از حزنت، و حبّ تو بعد از بغضت، و بغض تو بعد از حبّت، و عزم تو بعد از ابا و امتناع، و امتناع تو بعد از عزم، و شهوت تو بعد از کراهت، و کراهت تو بعد از شهوت، و رغبت تو بعد از هیبت، و رهبت تو بعد از رغبت، و امید تو بعد از یأس، و یأس تو بعد از امید، خطور آنچه که نبود به ذهن تو در وهمت، و زوال آنچه به او معتقد بودی از ذهنت، و همچنان آثار قدرت خدا را در نفس من می شمرد که نمی توانستم انکار کنم، تا حدی که گمان کردم بین من و او خدا ظاهر می شود »^(۶۴).

۶۰ . سوره حشر، آیه ۲۴ (اوست خداوند آفریننده پدید آورنده صورت ساز، برای اوست اسماء حسنی)

۶۱ . سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که در راه ما جهاد کردند هر آینه آنان را به راه های خودمان هدایت می کنیم) .

۶۲ . الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۶۹ ؛ بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۲۹

۶۳ . الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۷۱ ؛ الکافی ، ج ۱ ، ص ۷۶

۶۴ . بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۴۳

اگر کسی در بیابانی بنایی مشاهده کند - هر چند ساده - از نظر قواعد معماری، بی تأمل می گوید: چه کسی این بنا را ساخته است، و نمی گوید چه شده که این بنا پیدا شده؟ تردیدی نیست که عقل و فطرت در هر پدیده پدیدآورنده را جستجو می کند، و معلول را منفع از علت نمی بیند، و سطح، سقف، در و دیوار را نشانه دانش و بینشی می بیند که هر قسمتی از بنا را با در نظر گرفتن کاربرد آن به کار گرفته، و به تناسب دقتی که در نقشه ساختمان از نظر اصول مهندسی به کار گرفته شده، به مراتب دانش سازنده پی می برد. آیا دلالت آن بنا - هر چند کاخ سلطنتی باشد - بر علم و حکمت بنا، با حکایت کاخ رفیع جهان از علم و حکمت بانی آن قابل مقایسه است؟!

۴ - « چنانکه امام ششم به مفضل فرمود:

« اگر به فکر خود در عالم تأمل کنی، و به عقل خود آن را تمییز دهی، جهان را همچون خانه ای بنا شده می بینی، که تمام آنچه بندگان خدا به آن احتیاج دارند در آن مهیا گشته است، آسمان همچون سقف بلند این خانه، و زمین همچون فرش گسترده آن است. ستارگان مانند چراغهای انباشته و مرتب در سقف آن، و گوهرهای مخزونه در معادن همانند ذخیره های آن است، و هر چیزی در این خانه مهیا شده است، و انسان همانند صاحب خانه در آن است که انواع نباتات برای حوائج او، و اصناف حیوانات برای مصالح و منافع او فراهم شده است؛ کلّ این بنا و جهان و هر یک از اجزای آن دلالت می کند که به ید قدرت علیم حکیمی ساخته و پرداخته شده است، که هر یک دلیل وجود، علم، قدرت، اراده و حکمت بی پایان اوست و ارتباط اجزای جهان و نظام واحد حاکم بر آن دلالت بر خالق یکتا می کند»^(۶۵).

و همچنین به او فرمود: « در حکمتی که در آفرینش درخت و گیاهان است تأمل کن که گیاه مانند حیوان محتاج به غذا است، و دهانی مانند دهان حیوان ندارد، پس ریشه های آن را در زمین فرو برده تا غذا را از زمین بکشد، و به شاخه ها و برگها و میوه ها برساند، زمین همچون مادر نباتات را در دامن تربیت خود گرفته، و ریشه گیاه برای غذا گرفتن از این مادر دهان گشوده است، و همچنان که خیمه اگر بخواهد راست بایستد و در مقابل تندبادها سقوط نکند باید به وسیله طنابها از هر طرف استوار شود، ریشه های درخت هم در زمین از هر طرف منتشر می شود تا درخت را سرپا نگاه دارد، و اگر این چنین نبود چگونه این نخل بلند در مقابل تندبادها ثابت قدم می ماند!

تأمل کن مفضل! آفرینش یک برگ را می بینی که در هر برگ درخت عروق و رگهایی است، از عروق درشتی که در طول و عرض برگ پراکنده شده اند، و از عروق باریکی که در خلال آن عروق درشت با دقت در کنار اجزای برگ بافته شده اند، که اگر با دست بافته می شد دست بشر در یک سال از ساختن برگهای یک درخت فارغ نمی شد، و محتاج به آلات و حرکت ها بود.

در چند روز بهار کوه و دشت از این برگهای با آن بافتها پر می شود بدون هیچ حرکت و کلامی، و فقط به اراده نافذ در همه چیز و امر مطاع خداوند متعال.

آن عروق باریک مانند موی رگهای بدن در تمام اجزای برگ پراکنده شده، که غذا را به هر جزیی برساند، و عروق درشت به صلابت و متانتش اجزای برگ را از پراکندگی نگه دارد.

تامل کن در حبوب و دانه ها، که آنها را در ظروفی مانند کیسه قرار داده تا از آفت ها محفوظ بمانند، و به ثمر برسند و از دست برد طیور مصون باشند»^(۶۶).

این چه علم و حکمتی است که در آب و خاک مایه و مرگ پوست و دانه را فراهم کرده است اما مغز آن را به حیات گیاهی زنده می کند؟!

ریشه را قدرتی می دهد که زمین را بشکافد و در ظلمت خاک قوت و غذای گیاه را جذب کند؛ و در هر قسمت از سفره خاک قوت درختان مختلف را مهیا کرده، تا هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد، و ریشه هر درختی را طوری قرار داده است که جز قوت مخصوص خود را که میوه مخصوص آن درخت را می دهد جذب نکند، و با قوه جاذبه زمین مبارزه کند، و آب و غذا را به ساقه و شاخه بفرستد، و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاک برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیه نور و هوا شروع شود «**كُلٌّ ميسر لما خلق له**»^(۶۷) و هر چه کوشش شود ریشه ای را که برای فرورفتن در اعماق خاک ساخته شده، و ساقه ای را که برای سر کشیدن به فضا پرداخته شده از آن سنت حکیمانه باز دارند، و برعکس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاک ببرند، آن دو با قانون شکنی مبارزه می کنند، و مسیر طبیعی خود را می پیمایند: (**وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**)^(۶۸).

تنها تأمل در آفرینش یک درخت و عروقی که از ریشه آن به هزاران برگ و با نظامی بهت انگیز کشیده شده، و قدرتی که به هر سلولی از سلولهای برگ داده شده که آب و غذای خود را توسط ریشه از اعماق زمین جذب کند، کافی است که انسان به علم و حکمت نامتناهی ایمان بیاورد: (**أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلُ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ**)^(۶۹)، (**ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَ تَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ**)^(۷۰)، (**وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ**)^(۷۱).

به هر گیاهی و درختی که بنگرید از ریشه تا میوه اش آیت علم، قدرت و حکمت حق است، و سر سپرده آیینی است که برای پرورش آن مقرر شده است: (**وَ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ يَسْجُدَانِ**)^(۷۲).

همچنان که تأمل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی به خداست.

۵ - «ابوشاکر دیسانی بر امام ششم (علیه السلام) وارد شد، و گفت: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبود من دلالت کن؛ طفل صغیری با تخم مرغی بازی می کرد، امام (علیه السلام) آن تخم مرغ را گرفت و فرمود:

ای دیسانی این حصار است مکنون، پوستی غلیظ دارد، و زیر پوست غلیظ پوست رقیقی است، و زیر آن پوست رقیق طلای مایع و نقره روانی است که هیچ یک به دیگری مخلوط نمی شود، نه از اندرون این حصار محکم مصلحی

۶۶ . بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۳۱

۶۷ . بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۸۲ (هر چیزی میسر است برای آن چیزی که برای آن آفریده شده است).

۶۸ . سوره احزاب، آیه ۶۲ (و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی)

۶۹ . سوره نمل، آیه ۶۰ (آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد، پس رویانیدیم به آن آب باغهایی که دارای خرمی است، نبود برای شما که برویانید درخت آنها را، آیا الهی است با الله، بلکه آنها قومی هستند که عدول می کنند از حق)

۷۰ . سوره واقعه، آیه ۷۲ (آیا شما درختش را پدید آوردید یا ماییم پدیدآورندگان)

۷۱ . سوره حجر، آیه ۱۹ (و رویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

۷۲ . سوره الرحمن، آیه ۶ (و گیاه و درخت سجده می کنند)

بیرون آمده تا خبر از اصلاح آن بدهد، و نه از بیرون مُفسدی در آن داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد، و نه کسی می داند که این تخم مرغ برای نر آفریده شده است یا برای ماده»^(۷۳).

آن حصار محکم از ماده آهکی تصفیه شده را که در آن اسراری نهفته است، کدام تدبیر ساخته است و آن را از دانه هایی که مرغ می خورد جدا کرده، و در تخم دان او همچون مأمونی برای پرورش جوجه فراهم کرده، و در آن نطفه را مانند گوهری در صدف جا داده، و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی رحمی نیست که جوجه از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار کنار او آماده کرده است، و بین جدار آهکی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را قرار داده است که از غلظت آن حصار آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود؛ و در آن عرصه تاریک و ظلمانی اعضا و قوای جوجه از استخوانها، عضلات، عروق، اعصاب و حواس - که تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان، محیرالعقول است - هر یک را به جای خود به وجود آورده است، و چون باید برای ارتزاق دانه ها را از لابلاي سنگ و خاک تهیه کند، دهان او را به منقاری از جنس شاخ مجهز می کند که از برخورد با سنگ های زمین آسیب نبیند، و برای این که رزق او فوت نشود، چینه دانی به او می دهد که هر دانه را که پیدا می کند از دست ندهد و در آن محفظه نگهداری کند که به تدریج به هاضمه تحویل دهد، و پوست او را به بال و پر می پوشاند و به این وسیله از سرما و گرما و آسیبها و آزار جانوران آن پوست لطیف را حفظ می کند؛ گذشته از ضروریات و واجبات زندگی حیوان از مستحبات هم که آرایش ظاهر اوست غفلت نمی کند، و آن بال و پر را به رنگهای دل پذیر رنگ آمیزی می کند، که امام (علیه السلام) فرمود: **تَنفَلِقُ عَنِ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ**^(۷۴).

و چون برای این تکامل حرارت موزون سینه مرغ لازم است، حیوانی که فقط تاریکی شب او را از حرکت و تلاش باز می دارد، ناگهان حالتی پیدا می کند که از تکاپو می افتد، و تا زمانی که احتیاج به آن حرارت است بر روی تخم می خوابد.

آیا کدام حکمت است که این خمودی را بر مرغ مسلط می کند تا جنبش حیات را در جوجه به وجود آورد؟! و کدام استاد است که به او می آموزد که تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد، و هنگامی که خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمایی می کند که با منقار خود حصار محکم را بشکند، و پا به عرصه جهانی بگذارد که برای زندگی در آن جهان، آن اعضا و قوا به او داده شده است، و مرغی که به غریزه حیوانی جز جلب ملایمات و دفع ناملایمات حیات خود، عامل دیگری در او مؤثر نبود، ناگهان انقلابی در او به وجود می آید، که برای حفظ جوجه سینه خود را سپر بلا می کند، و تا وقتی که جوجه احتیاج به نگهداری دارد این عاطفه در او باقی می ماند؟!

آیا مطالعه در یک تخم مرغ کافی نیست که ما را راهنمایی کند به آن کس که: **خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**.^(۷۵)

۷۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۱

۷۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲ (شکافته می شود و همانند رنگهای طاووسها نمایان می گردد).

۷۵. اشاره به سوره اعلی، آیه ۲ و ۳ (آنکس که آفرید پس راست و برابر کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت کرد).

به این جهت امام (علیه السلام) به ابوشاکر فرمود: « اتری لها مدبراً؟ قال: فأطرق ملياً، ثم قال: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أنك امام و حجة من الله على خلقه و انا تأب مما كنت فيه »^(۷۶).

۶ - « ابوشاکر دیسانی از امام ششم (علیه السلام) پرسید: دلیل آن که برای تو صانعی وجود دارد چیست؟ فرمود: وجدت نفسی لا تخلو من احدی جهتین - إما أن اکون صنعتها أنا أو صنعتها غیری ، فإن كنت صنعتها أنا ، فلا یخلو من أحد معنیین . اما ان اکون صنعتها و کانت موجوده، او صنعتها و کانت معدومه، فان كنت صنعتها و کانت موجوده فقد استغنت بوجودها عن صنعتها، و ان کانت معدومه فانک تعلم ان المعدوم لا یحدث شیئاً، فقد ثبت المعنی الثالث ان لی صانعاً و هو الله رب العالمین »^(۷۷).

چیزی که نبود و موجود شد، یا خود او، خود را موجود کرده است، یا غیر او؛ اگر خودش، خود را موجود کرده یا هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده، یا هنگامی که نبوده؛ در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و این محال است؛ و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است، و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر آن غیر مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او حکم همان چیز است. پس به ضرورت عقل هر چه نبوده و موجود شده، باید وجود آوردنده و سازنده ای داشته باشد که عدم و نیستی در ذات او راه نداشته باشد.

از این رو تمام تطورات و پدیده های جهان، دلیل وجود پدید آورنده ای است که پدیدآورنده ندارد، و همه آنها مصنوعات و مخلوقات خالق است که مصنوع و مخلوق نیست.

۷ - « عبدالله بن سنان از آن حضرت از لا تدرکه الابصار سؤال کرد، فرمود:

« مراد از آیه احاطه بصیرت به خداوند متعال است، چنان که فرمود: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا^(۷۸)، مراد کوری و بینایی چشم نیست »^(۷۹).

خدایی که به دید باطن دیدنی نیست بزرگتر از آن است که به چشم دیده شود. این منتهای معرفت شایسته مقام ربوبیت است، که انوار حواس و افکار و عقول در مقابل نور ذات قدوس او خاموش است، و رؤیت ذات قدوس او نه به رؤیت قلوب و بصر و بصیرت، و نه به مشاهده عیان و ادراک اذهان است، بلکه رؤیت او رؤیت قلوب به حقیق ایمان است.

۸ - از هشام بن حکم روایت شده که:

« مردی از آن حضرت سؤال کرد که: خدا رضا و سخط دارد؟ فرمود: بلی، ولی رضا و غضب او مانند رضا و غضب خلق نیست، چون رضا و غضب در خلق موجب انتقال از حالی به حال دیگر می شود، و خالق منزله از آن است که

۷۶ . بحارالانوار ، ج ۳ ، ص ۳۲ (امام فرمود : آیا مدبری برای آن می بینی؟ پس مدتی طولانی سکوت کرد و سپس شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود) .

۷۷ . التوحید ، ص ۲۹۰

۷۸ . سوره انعام ، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ (آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شماست البته از طرف خدا آمده پس هر کس بصیرت یافت خود به سعادت رسید و هر کس کور بماند خود در زیان افتاد) .

۷۹ . بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۳۳

عارضه ای بر او عارض و دخیلی بر او داخل شود؛ این خاصیت موجود مرکب است، و خداوند واحدی است احدی در ذات خود؛ و معنای رضای او ثواب او، و معنای سخط او عقاب اوست؛ تحول حالات صفت آفریده عاجز و محتاج است، و خداوند تبارک و تعالی قوی و عزیزی است که حاجتی به چیزی از آنچه آفریده است، ندارد، و خلق او همگی محتاج او هستند، این است و جز این نیست که همه چیز را بدون حاجت و سبب آفرید «^(۸۰)».

۹ - در حدیث دیگر از آن حضرت آمده است:

«الله نوری است که ظلمتی در او نیست، (زیرا هر نوری چه مادی چه مجرد آمیخته به ظلمتِ احتیاج - در هستی و وجودش - به نور بالذات است) و زنده ای است که مرگ در او نیست، و عالمی است که جهل در او نیست؛ و صمدی است که راه برای نفوذ در او نیست؛ و نوری الذات، حی الذات، عالم الذات، صمدی الذات است «^(۸۱)» واحدی است که ثانی ندارد، و احدیتی است که اجزای خارجی و ذهنی ندارد.

۱۰ - در روایتی از عبدالله بن سنان است که ابوعبدالله فرمود:

«در ربوبیت عظمی و در الهیت کبری است، بجز خدا کسی چیزی را از ناچیز به وجود نمی آورد، بجز خدا کسی جوهری را به جوهری منتقل نمی کند، به جز خدا کسی چیزی را از وجود به عدم منتقل نمی کند «^(۸۲)».

هستی بخش بعد از نیستی، و نیست کننده بعد از هستی، و تبدیل کننده گوهر ذات قدرت مطلقه خداوندی است که (*عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*) است، و اراده نافذه ای است: (*إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*)^(۸۳).

۱۱ - در روایتی آمده است:

«از آن حضرت سؤال شد: از این کلام خدا: (*هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ*)؛ اما اول را دانستیم، تفسیر آخر را بیان فرما. فرمود: هیچ چیز نیست جز آنکه در معرض تغییر و زوال و انتقال از رنگی به رنگی، و از هیئتی به هیئتی، و از صفتی به صفتی، و از زیاده به نقصان، و از نقصان به زیاده است، الا رب العالمین که لم یزل و لا یزال به یک حالت است، او اول است قبل از هر چیز، و او آخر است بر آنچه که زوال پیدا نکرده، اسماء و صفات او لا یتغیر است «^(۸۴)».

۱۲ - مردی از آن حضرت پرسید:

«اساس دین توحید و عدل است و علم آن بسیار، آنچه وقوف بر آن سهل و حفظ آن میسر است بگو! فرمود: اما توحید آن است که بر پروردگار خود روا نداری آنچه را بر خود روا می داری، و اما عدل آن است که آنچه تو را به آن ملامت کرده به خالق خود نسبت ندهی «^(۸۵)».

مستفاد از کلام آن حضرت (علیه السلام) در توحید این است که:

۸۰. بحارالانوار، ج ۴، ص ۶۶

۸۱. التوحید، ص ۱۴۰

۸۲. التوحید، ص ۶۸

۸۳. سوره یس، آیه ۸۲

۸۴. التوحید، ص ۳۱۴

۸۵. التوحید، ص ۹۶

آنچه بر انسان و کل جهان جایز و روا است احتیاج در وجود و کمالات وجود است، و تغیر و تبدل و تجزیه و ترکیب است، اگر حیاتی است قبلش عدم و بعدش مرگ است، و اگر علمی است توأم با جهل، و قبل و بعدش جهل است، و اگر قدرتی است توأم با عجز و قبل و بعدش عجز، و ناتوانی است، هر کمالی آمیخته به نقص، و هر وجدانی ملازم با فقدان، و هر وجودی مقرون و مسبوق و ملحق به عدم است، و اگر این صفات بر خدا و خالق روا باشد، متصف به این صفات مربوب است نه ربّ، و مخلوق است نه خالق؛ پس توحید آن است که آنچه بر خود جایز می دانی بر پروردگار خود جایز ندانی.

۱۳ - امام ششم به هشام بن حکم فرمود:

«**الا اعطیک جمله فی العدل والتوحید؟ قال: بلی، جعلت فداک. قال: من العدل ان لا تتهمه ومن التوحید ان لا تتوهمه**»^(۸۶).

امام (علیه السلام) دو جمله در عدل و توحید به هشام تعلیم کرد: و از عدل است که خدا را متهم ننمایی و از توحید است که خدا را توهم نکنی.

جمله دوم ناظر به این است که آنچه در عقل و ادراک بگنجد قائم به عقل و ادراک است، و خداوند قیوم عقل، وهم و حسّ است، و ساخته و پرداخته عقل و وهم ممکن نیست که خالق عقل و وهم باشد؛ پس توحید آن است که خدا را توهم نکنی.

۱۴ - آن حضرت فرمود:

«**ان الله تبارک و تعالی خلو من خلقه، و خلقه خلو منه، وکل ما وقع علیه اسم الشیء ما خلا الله عزوجل فیهو مخلوق، والله خالق کل شیء، تبارک الذی لیس کمثله شیء**»^(۸۷).

قدر گوهر این معرفت را کسانی می دانند که عظمت خلقت عالم و علم و حکمتی که در یک سلول تا بزرگترین منظومه ها و کهکشان ها تجلی کرده بیابند، و نظمی که بر جزء و کلّ نظام عالم حاکم است با ذره بین علوم ببینند، که چگونه علم و قدرت لا یتناهی میلیاردها کواکب را با نظام: (**لَا الشَّمْسُ یَنسَبُ بِغَیْ لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ**)^(۸۸) اداره می کند.

و آیات علم و حکمت و قدرت در ترکیب کائنات دلیل اسماء حسنی و صفات علیای اوست و حکومت نظم واحد بر جهان گواه وحدت اوست.

و احتیاج و فقر ذاتی کائنات، وابستگی وجود آنها را در حدوث و بقاء به آن غنی بالذات نشان می دهد، که خدایی است که شباهت او به خلق، و شباهت خلق به او محال، و تشبیه او به خلق و تشبیه خلق به او کفر است، و ادراک او به حسّ، خیال، وهم و عقل غیر ممکن است.

سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

۸۶ . بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸

۸۷ . التوحید، ص ۱۰۵

۸۸ . سوره یس، آیه ۴۰

این ها نمونه هایی بود از کلمات امام ششم (علیه السلام) در معرفت و توحید خداوند عزوجل.

نمونه ای از کلمات آن حضرت در نبوت

امام ششم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

«أَنَّه لَمَّا اثْبَتْنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعَ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزِ أَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَ لَا يَلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرُهُمْ وَ يَبَاشِرُوهُ، وَ يَحَاجُّهُمْ وَ يَحَاجُّوهُ، ثَبِتَ أَنْ لَهُ سَفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ، يَعْبُرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ، وَ يَدْلُونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاءَهُمْ، فَثَبِتَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمَعْبُرُونَ عَنْهُ جَلٌّ وَ عَزٌّ، وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ – عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ – فِي شَيْءٍ مِنْ أحوَالِهِمْ، مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ ثَبِتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبُرَاهِينِ، لِكَيْلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حِجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ»^(۸۹).

ابتدا اجمالی از بحث نبوت و خصائص پیغمبر ذکر می شود، و سپس مختصری شرح حدیث شریف را بیان می کنیم .

نبوت و ضرورت تعلیم و تربیت الهی

بعد از آن که وجود خالق حکیم ثابت شد، ضرورت وجود نبوت و نبیّ ثابت می شود نخست ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی بیان می گردد

برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و باز دارنده از آن هدف را شناخت، و رسیدگی به عمق این مباحث - چنان که از عنوان بحث پیداست - در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

الف : انسان موجودی است دارای غرایز مختلف، و حیات آدمی از حیات نباتی که ضعیف ترین مرتبه حیات است شروع می شود تا می رسد به حیات عقلانی.

آدمی مخلوقی است مرکب از طبع و عقل، و جسمی با حوایج محدود و جانی با خواسته های نامحدود ؛ در ترقی و تعالی از ملائک بالاتر و در انحطاط و تنزل از بهائم پست تر.

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ، وَ رَكَبَ فِي الْبِهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ، وَ رَكَبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبِهَائِمِ»^(۹۰).

۸۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸

۹۰. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴ و ۵ (عبدالله بن سنان گفت: از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام (علیه السلام) فرمود که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: هر آینه خداوند عزّ و

و این آفرینش آن چنان بدیع است که بعد از تسویه پیکر او و دمیدن روح مضاف به حق سبحانه و تعالی در او^(۹۱)، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا کرد، که عظمت آن از جمله: (**ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**)^(۹۲) پیداست.

آدمی درک می کند که برای زندگی محدود مادی ساخته نشده است، زیرا حکمت اقتضا می کند که ابزار متناسب با کار و کیفیت خلقت متناسب با هدف باشد.

اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراک حیوانی و شهوت و غضبی که جلب ملامت و دفع منافرات این حیات را بنماید کافی بود، ولی اعطای عقلی که عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور کمالات اخلاقی و عملی است، و فطرتی که هر مقام و منزلتی پیدا کند تشنه مرتبه بالاتر است، دلیل آن است که برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان که در حدیث نبوی است: **« ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار »**^(۹۳).

از طرفی حکمت حکیم علی الاطلاق ایجاب می کند که هر استعدادی که در نهاد انواع کائنات قرار داده است، عوامل فعلیت آن قابلیت را هم مهیا نماید، زیرا افاضه قوه ای که هرگز به فعلیت نرسد و طلبی که به مطلب نائل نشود لغو است.

علم و قدرت نامحدودی که اگر استعداد ثمر به دانه داده، آب و خاک و هوایی را هم که عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست برای به فعلیت رسیدن آن آفریده است، و اگر به نطفه انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده، رحم مادر را برای فعلیت آن استعداد خلق کرده است، آیا چگونه ممکن است بذر عقل - که ثمرش علم و عمل است - و لطیفه روح را - که استعداد رسیدن به کمال علمی و خلقی و معرفی و معرفه الله بالله را دارد - بیآفریند اما وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل و فعلیت استعداد روح انسان را مهیا نکند، و او را به مقصود از خلقتش هدایت ننماید؟!

مگر ممکن است قانون (**أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**)^(۹۴) در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می شود.

ب: انسان به مقتضای فطرت خود در جستجوی سازنده و آفریننده خویش است و می خواهد بداند کیست که بعد از عدم او را به وجود آورده، و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده، و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده تا وظیفه عقلی خود را که شکر آن منعم حقیقی است انجام دهد.

جلّ در ملائکه عقل بدون شهوت، و در بهائم شهوت بدون عقل، و در بنی آدم هر دو را ترکیب کرد، پس کسی که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه بهتر است، و کسی که شهوت او بر عقلش غالب شود از بهائم بدتر است)

۹۱. اشاره به آیه کریمه ۲۹ از سوره حجر: (**فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**) (پس آنگاه که او را آراستم و در او از روح خویش دمیدم، پس بیفتید برایش سجده کنان).

۹۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (بعد انشاء کردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است).

۹۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹ (برای فنا آفریده نشدید، بلکه برای ربقا آفریده شدید، و این است و جز این نیست که از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید)

۹۴. سوره طه، آیه ۵۰ (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد).

از طرفی انسان ساحت قدس او را اجلّ و اعلا می بیند که خود با آن که سرا پا جهل است و خطا، و هوس است و هوی، با خداوندی که خالق حسّ و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و کمال او لایتناهی است و سبوح و قدوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطه سؤال و جواب برای حلّ مشکل خود برقرار کند؛ به این جهت وجود واسطه ای لازم است که با داشتن صورت انسانی - که لازمه ارتباط با خلق است - دارای عقلی منزّه از خطا و نفسی مقدّس از هوی و سیرتی الهی - که به قانون تناسب فاعل و قابل لازمه ارتباط با خالق است - باشد، تا شایسته آن گردد که به نور وحی منور شود، و ابواب معارف الهیّه را به روی بشر بگشاید، و او را از تفریط تعطیل عقل از معرفت حقّ سبحانه و تعالی و افراط تشبیه^(۹۵) حقّ به خلق به صراط مستقیم دین قیّم هدایت کند:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)^(۹۶)

ج: انسان دارای قدرت فکری است که می تواند نوامیس و اسرار طبیعت را استکشاف و استخدام کند، و همچنین هوی، هوس، شهوت و غضبی دارد که در اثر حدّ شکنی و افزون طلبی - که خاصیت طبیعت آدمی است - قناعت پذیر نیست، با این خصوصیت، صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ)^(۹۷) بلکه به مقتضای: (وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)^(۹۸) صلاح و فساد کرات دیگر نیز به صلاح و فساد او بستگی دارد، و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می کند تنها هدایت الهی است، که اعتدال فکری او را به عقاید حقّه و اعتدال روحی او را به اخلاق فاضله و اعمال صالحه تأمین می نماید.

د: زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع است، و این وابستگی تأثیر و تأثر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را ایجاد می کند، و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست، و تأمین آن حقوق هم میسر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا، و همچنین مبراً بودن مقام وضع و اجرا از تأثر از مصالح شخصی و انحراف از حقّ و عدالت؛ و این مهمّ محقّق نمی شود مگر به وسیله قوانین و مقرّرات و مجریان الهی: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)^(۹۹)

اکنون که به این جهات ضرورت هدایت انسان به مبدأ و معاد و هدف از آفرینش ثابت شد، و لزوم رسیدن آدمی به کمال نظری و عملی و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوت میسر نیست، و کفایت این مهمّات از عهده مغز آلوده به خطا، و دست بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست، و با چراغ اندیشه و فکر نقاط ابهامی که در فطرت اوست روشن نمی شود.

۹۵. افراط تشبیه: یعنی این که خدا را همانند خلق بپندارند.

۹۶. سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و همانا این است راه من که مستقیم است، پس پیرویش کنید، و پیروی نکنید راهها را که پراکنده تان کند از راه او، بدین توصیه کرده است شما را شاید تقوی پیشه کنید)

۹۷. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه که دستهای مردم فراهم کرد).

۹۸. سوره جاثیه، آیه ۱۳ (و مسخّر کرد برای شما آنچه در آسمانها رو آنچه در زمین است، همگی از اوست همانا در آن است نشانه هایی برای گروهی که اندیشه کنند)

۹۹. سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلایل و حجتها و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم به قسط قیام کنند).

انسانی که با مشعل افکارِ نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، اما ناگهان آنچه در ترکیب بدن از عناصر اربعه و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد، و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاک و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق و التیام بافته بود، پنبه شد، و روشن گردید که از نزدیکترین موجودات به خود که ترکیب بدن خویش است، و علل صحت و مرضش خبر نداشته، و آنچه در نزدیکترین کرات سماوی که ماه است می پنداشته خطا بوده، آیا چراغ فکر این انسان می تواند او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت کند؟!

دانش انسانی که از ادراک اسرار نهفته در دل ذره ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان و مشکل گشای وی در معرفت مبدأ و معاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد؟! « فَبِعَثِّ فِیْهِمْ رَسَلَهُ وَاتْرَ الْیَهِمَّ انْبِیَاءَهُ لَیْسْتَأْدُوهُمْ مِیْثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یَذْکُرُوهُمْ مَنْسِی نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیْغِ وَ یُثِیْرُوا لَهُمْ دِفَاتِنَ الْعُقُولِ وَ یُرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدَرَةِ »^(۱۰۰).

خصائص پیغمبر

پیغمبر دارای خصایصی است که به ذکر دو خصوصیت اکتفا می شود:

الف - عصمت:

برای اثبات عصمت انبیا دلایلی است که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ - برای رسیدن هر موجود به کمالی که برای آن آفریده شده سنت و آیینی است، و از مباحث گذشته روشن شد که هدایت الهی و دین حق سنت و آیین رسیدن انسان به کمال مقصود از خلقت اوست. و تحقق آن کمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنت و آیین است، و پیغمبر عهده دار تعلیم و تربیت انسان بر اساس این سنت است، و اگر تخلفی در تبلیغ و اجرای این سنت رخ دهد نقض غرض است، و تخلف مبلغ وحی و مرتبی به تربیت الهی، یا در اثر خطا و یا در اثر هوی است، و هر کدام که باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد. نتیجه آن که کمال هدایت الهی کمال هادی را می طلبد، و عصمت سنت و آیین خداوند که (لَا یَأْتِیْهِ الْبَطْلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ)^(۱۰۱) مستلزم عصمت معلم و مجری سنت و آیین است.

۲ - دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده است که انسان را به حیات طیبه زنده کند : (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیْنَهُ حَیْوَةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ)^(۱۰۲) آب حیات

۱۰۰ . نهج البلاغه خطبه اول: (پس خدا در آنان فرستادگان خود را برانگیخت، و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را که خداوند با فطرت انسانها بسته بود از آنها بطلبند، و آنان را به نعمت فراموش شده متذکر بنمایند - اشاره به آیه ۷ از سوره مائده: (وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِیْثَقَهُ الَّذِی وَاثَقَكُمْ بِهِ) - و به تبلیغ وحی خدا حجت را بر آنان تمام کنند، و دفینه ها و گنجهای عقول آنان را برافشانند، و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند) .

۱۰۱ . سوره فصلت، آیه ۴۲ (نمی آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن) .

۱۰۲ . سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کسی که کردار شایسته کند از مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد، هر آینه او را به حیات پاکیزه زنده می کنیم، و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را به بهتر از آنچه که می کردند) .

طیبه انسان ایمان و عمل صالح است که مجموعه دین را تشکیل می دهد، و مسیر این آب حیات وجود پیغمبر است، و اگر مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می شود، و از آب آلوده حیات طیبه به ثمر نمی رسد.

۳ - چون حصول غرض از بعثت به اطاعت امر و نهی پیغمبر است، و از طرفی اطاعت خطا کار و گنهکار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجه بعثت است.

۴ - اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد برای امت یقین به صدق و صحت گفتار او در تبلیغ وحی حاصل نخواهد شد، و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می شود، و گفتار عالم بی عمل و واعظ غیر معتض در نفوس مؤثر نیست، و غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

۵ - منشأ خطا و گناه ضعف عقل و اراده است؛ عقل کاملی که به اتصال به وحی به حق الیقین رسیده و هر چیزی را چنان که هست می بیند، و اراده ای که جز به اراده خداوند متعال متأثر نمی شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر باقی نمی گذارد.

ب - معجزه

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است، و رابطه بین دلیل و مدعا باید به گونه ای باشد که یقین به حقیقت دعوا قابل انفکاک از دلیل نباشد.

مدعای پیغمبر سفارت از ناحیه خداوند متعال است، و این مدعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیه خداوند ثابت نمی شود، و معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای پیغمبر است، زیرا حقیقت معجزه امری است که - بدون وساطت سبب عادی - به اراده محیط بر اسباب و مستببات، و تأثیر سبب در مستبب، و تأثیر مستبب از سبب موجود می شود.

کسی که ادعای نبوت کند و از نظر عقلی صدق او ممکن باشد و همراه این دعوا خارق عادتی از او ظاهر شود گواه قطعی حقیقت اوست، زیرا اگر بر حق نباشد خرق عادت به وسیله او تصدیق کاذب و موجب گمراهی خلق است؛ و ساحت قدس ربوبیت منزّه از آن است.

شرح مختصر حدیث امام ششم (علیه السلام)

اکنون شرح مختصری برای حدیث شریف ذکر می کنیم:

امام ششم (علیه السلام) در این حدیث شریف مباحثی را در مورد نبوت طرح فرموده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا در جمله :

« و كان ذلك الصانع حكيمًا متعالياً » تا جمله « يَدُلُّونَهُمْ » ذکر شده است، زیرا هر حرکت و سکون و فعل و ترکی که از آدمی سر می زند، برای دنیا و آخرت او یا نافع است و یا مضر، و یا نه نافع است و نه مضر، و در هر حال انسان محتاج است که نفع و ضرر و مصلحت و مفسده دنیا و آخرت خود را بداند، و این معرفت میسر نیست مگر از ناحیه ذات محیط به نقش تمام حرکات، سکنتات، افعال و تروک آدمی در حیات دنیوی و اخروی او، که آفریننده انسان و دنیا و آخرت است. حکمت خالق هدایت را ایجاب می کند و چون دلالت و هدایت او بدون واسطه - به

جهت تعالی او - ممکن نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است که « یدلّونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناءهم ».

و به عنایتی که به عموم مصالح و منافع انسان در تمام عوالم وجود او شده است، امتیاز این برهان از برهان حکما در نبوت - که نظر به مدنی بودن انسان و عدل در معاملات و روابط اجتماعی دارد - روشن می شود. و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراک با خلق و امتیاز از خلق، و آنچه بدان اشتراک و اختصاص دارند در جمله: « غیر مشارکین للناس - علی مشارکتهم لهم فی الخلق و التریب - فی شیء من احوالهم » اشاره شده است.

و در جمله: « صفوته من خلقه » به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجه شده است، که به آن خلقت تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نائل، و رابط بین عالی و دانی باشد. و به لطف کلمه تعبیر از خدا در جمله: « یعبرون عنه » منزلت پیغمبر را روشن می کند، که او همچون زبان - که بیانگر ما فی الضمیر است - مقاصد خداوند متعال را به خلق منتقل می نماید، و این منزلت لازم قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

و در جمله: « یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالته » دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوت بیان فرموده است، و چون منشأ نبوت، حکمت حکیم علی الاطلاق و ثمره آن هم حکمت است (قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ)^(۱۰۳)، (اُدْعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ)^(۱۰۴)، به امتیاز حکمت نظری و عملی انبیا عنایت شده، که آن مبتنی بر فکر است، و این به مقتضای « یعبرون عنه » و « و من عند الحکیم العلیم » سراج منیری است که بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری با ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)^(۱۰۵).

و با آن که فرمود: « حکماء مؤدبین بالحکمه »، به فاصله کوتاهی فرمود: « مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمه »؛ در جمله اول تأدیبه حکمت، و در جمله دوم تأیید به حکمت است؛ و ارتباط حکمت انبیا و مکتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عندیت حکیم علیم، امتیاز آن حکمت را از اندیشه بشری در حد امتیاز ما عند الله و ما عندالناس روشن می کند.

و جمله: « و کان ذلک الصانع حکیماً » و وصف انبیا به « حکماء مؤدبین بالحکمه، مبعوثین بها » مبین این است که علت فاعلی و علت غایی نبوت، حکمت است، و حدّ وسط بین مبدأ و منتها هم حکمت است: (يُسَبِّحُ لِلّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كٰنُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ)^(۱۰۶).

۱۰۲ . سوره زخرف، آیه ۶۳ (گفت هر آینه آدمم شما را به حکمت)

۱۰۴ . سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خود به حکمت)

۱۰۵ . سوره نور، آیه ۳۵ (نزدیک است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی) .

۱۰۶ . سوره جمعه، آیه ۱، ۲ (تسیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوندی که ملک است و قدوس و عزیز و حکیم، اوست آن کسی که برانگیخت در مردمی امی و بی سواد پیغمبری از خودشان که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند، و آنها را پاکیزه کند، و به آنها کتاب و حکمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی آشکار بودند) .

مباحث گرانبهای دیگری نیز در اشارات و لطایف کلام امام است که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

نمونه ای از کلام آن حضرت در معاد

از امام ششم (علیه السلام) سؤال شد :

« چرا خدا دنیا را خانه ثواب و زندان عقاب قرار نداده است؟ فرمود: اینجا دار و خانه ابتلا و آزمایش است، و جای تجارتِ ثواب و اکتسابِ رحمت است، دنیا جایی است پر از آفات و در آن شهوات جمع شده است، و جای عمل محل جزا نیست. پرسید: چگونه بدنی که پوسیده و اعضای آن پراکنده شده، و عضوی را که درندگان خورده اند، و عضوی که خاک شد و یا گِل آن خانه شده، زنده می شود؟

فرمود: آن کس که او را نه از چیزی به وجود آورده و صورت او را بدون سابقه مثال و ماندنی کشیده، قدرت دارد همچنان که اول او را به وجود آورده دوباره او را برگرداند»^(۱۰۷).

یعنی علم و قدرت و حکمتی که نقش اول را بدون مانند کشیده، چگونه ممکن است از دوباره به وجود آوردنش با سابقه مثال اول عاجز باشد، و آنچه درندگان خورده اند و جنبندگان جویده اند همه در خاک محفوظ است، و از کسی که عدد و وزن هر چیزی را می داند، و از علمی که سنگینی ذره در ظلمات زمین از آن پوشیده نیست، ذرات پراکنده آن بدن هم مخفی نیست.

آنچه از بیان امام استفاده می شود این است که معرفتِ مبدأ کلید قفل معرفتِ معاد است، و اثبات معاد به دلیل عقلی، و نقل مبتنی بر عقل است.

در این مختصر به چهار دلیل عقلی اشاره می کنیم:

۱ - عقل هر عاقلی درک می کند که عالم و جاهل، و متخلق به اخلاق فاضله - مانند جود و کرم - و اخلاق رذیله - مانند بخل و حسد - و نیکوکار و بد کردار برابر نیستند، و پاداش هر یک را به تناسب عمل ندادن ظلم است. و از طرفی - آن چنان که باید - خوبان سزای خوبی و بدان سزای بدی خود را در این زندگی نمی بینند، و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب و عقاب به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است، و عدل خداوندی ایجاب می کند که حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد: (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ)^(۱۰۸).

۲ - خداوند متعال حکیم است و کار عبث و بیهوده از او سر نمی زند، و انسان را آفریده و در او به جز قوایی که برای زندگی گیاهی و حیوانی ضروری است - مانند جذب و دفع و شهوت و غضب - قوه دیگری آفریده است که او را به کمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته می خواند، و در رسیدن به کمالات به هیچ حدی متوقف نیست، و به هر مرتبه از علم و قدرت نائل شود، تشنه مرتبه بالاتر است، و انبیا را برای تربیت این فطرت

۱۰۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۰

۱۰۸. سوره ص، آیه ۲۸ (آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند مفسدین در زمین قرار می دهیم؟ یا پرهیزکاران را مانند گنهکاران قرار می دهیم؟).

فرستاده، تا او را به مبدأ کمال نامتناهی هدایت کنند، و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو، و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حکمت خداوند ایجاب می کند که زندگی انسان به حیات مادی و حیوانی ختم نشود، و حیات انسان برای وصول به کمال مقصود از خلقت ادامه پیدا کند: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)^(۱۰۹)

۳ - فطرت هر انسانی حکم می کند که باید حق هر صاحب حقی به او داده شود، و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود؛ و همین فطرت، بشر را با هر مسلک و آیینی به تشکیل دستگاه های قضایی و محکمه های عدل و انصاف وامی دارد.

از طرفی نیز روشن است که در این زندگی بسیاری از ستمگران بر اریکه عزت و اقتدار زندگی را می گذرانند و ستمکشان در زیر تازیانه و شکنجه ستمگران جان می دهند، حکمت، عدل، عزت و رحمت خداوند ایجاب می کند که داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود: (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ عَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ)^(۱۱۰)

۴ - حکمت خداوند متعال اقتضا می کند که وسیله رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمره وجودش فراهم کند، و آن میسر نیست مگر با امر به آنچه موجب سعادت اوست، و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست، و اجرای دستورات الهی با آن که مخالف هوی و هوس سرکش آدمی است میسر نیست مگر به خوف و رجاء، و این دو محقق نمی شود مگر به بشارت و انداز، و بشارت و انداز مستلزم ثواب و عقاب و وجود نعمت و نعمتی بعد از این زندگی است، و گرنه بشارت و انداز دروغ خواهد بود، و خداوند متعال منزّه از قبیح است.

نمونه ای از کلام آن حضرت در عدل

۱ - امام ششم فرمود:

«... اما توحید آن است که بر پروردگار خود روا نداری آنچه را که بر خود روا می داری، و اما عدل آن است که آنچه تو را به آن ملامت کرده به خالق خود نسبت دهی»^(۱۱۱).

مختصری از شرح کلام آن حضرت (علیه السلام) در توحید در بحث توحید گذشت، و شرح کلام حضرت (علیه السلام) در عدل این است که هر انسانی به فطرت خود حُسن عدل و قبح ظلم را درک می کند، حتی اگر ظلم را به ظالم نسبت بدهند از این نسبت متنفر است، و اگر او را به عدل و داد یاد کنند مسرور و مبتهج است، همچنان که اگر مجرمی که تمام همتش رسیدن به آرزوی باطل خویش است، در صورتی که قاضی به نفع او - به جهت طمع یا ترس - حکم کند، هرچند آن مجرم به هوی و هوس خود از قاضی راضی و خوشنود است، ولی به عقل و فطرتش به زشتی کار قاضی و پستی و دنائت نفس او قضاوت می کند؛ و اگر قاضی بدون طمع به مال او و ترس از قدرت او به

۱۰۹ . سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵ (پس آیا پنداشتید که شما را بیپهوده آفریدیم، و آن که شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟) .

۱۱۰ . سوره ابراهیم، آیه ۴۲ (و البته خدا را غافل از آنچه که ستمگران می کنند، میندار جز این نیست که آنها را به تأخیر می اندازد برای روزی که در آن چشمها از گردش باز می مانند) .

۱۱۱ . التوحید، ص ۹۶

ضرر آن مجرم به میزان حق و عدل حکم کند، هر چند آن مجرم بر قاضی غضبناک است، و لکن عقل و فطرت او به قاضی به دیده احترام و به قضاوت او به نظر تحسین و تمجید می نگرد.

خداوندی که آدمی را بر این فطرت آفریده، و چراغ عقلی را که به نور آن حُسنِ عدل و قبحِ ظلم را می بیند در وجود او روشن کرده، و او را به عدل ستوده و بر ظلم ملامت کرده است، چگونه ممکن است، خود به آن چه که خلق را به آن ملامت کرده، متصف باشد.

به این دلیل خداوند عادل است و ظالم نیست.

۲ - امام ششم به هشام بن حکم فرمود:

« الا اعطیک جملةً فی العدل والتوحید؟ قال: بلی، جعلت فداک. قال: من العدل ان لا تتهمه و من التوحید ان لا تتوهمه »^(۱۱۲).

شرح کلام آن حضرت در عدل این است که منشأ ظلم، یا جهل به قبح ظلم است، و یا عجز و ناتوانی از رسیدن به هدف به وسیله حق و عدل است، و ظالم به جهت همین عجز است که به ابزار ظلم متوسل می شود؛ بر خداوند متعال جهل و عجز محال است، زیرا که جهل و عجز نقص است، و ترکیب از کمال و نقص بر خداوند واحد و احد محال است.

بنابراین علم او به هر چیز، و قدرت او بر هر چیز، و حکمت او در هر چیز، ایجاب می کند که منزله از ظلم، و عادل در آفرینش باشد: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُو لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ)^(۱۱۳) ، و همچنین در حساب بندگان در روز جزا عادل باشد: (قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)^(۱۱۴) .

و چون تهمت آن است که عیبی را که در کسی نیست به او نسبت بدهند، و کسی که به خداوند علیم و قادر و حکیم نسبت ظلم می دهد، تهمتِ جهل یا عجز یا سفاهت به خدا می زند، از این جهت امام ششم (علیه السلام) فرمود: ایمان به عدل آن است که خدا را متهم نکنی.

نمونه ای از کلام آن حضرت در امامت

کلینی از محمد بن اسماعیل، و او از فضل بن شاذان، و او از صفوان بن یحیی، و او از منصور بن حازم - و رجال حدیث از اعظم و اکابر محدثین و معتمد و موثقند - روایت می کند که منصور گفت:

« به ابی عبدالله عرض کردم: خداوند اجل و اکرم از آن است که به خلقتش شناخته شود، بلکه خلق به خدا شناخته می شوند، فرمود: راست گفتی.

گفتم: کسی که معرفت پیدا کرد که پروردگاری دارد، سزاوار است که بداند پروردگار او رضا و سخطی دارد، و رضا و سخط او را نتوان شناخت مگر به وحی، یا رسول؛ کسی که وحی بر او نازل نمی شود راهی به رضا و سخط، و امر و نهی خدا ندارد مگر از طریق فرستادگان خدا، و فرستادگان خدا حجتند، و اطاعت آنها فرض و واجب است.

۱۱۲ . بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸

۱۱۳ . سوره آل عمران، آیه ۱۸؛ (خداوند گواهی می دهد که نیست خدایی به جز او و فرشتگان و دانشمندان به یکتایی او گواهی می دهند که او قائم به قسط است) .

۱۱۴ . سوره یونس، آیه ۴۷ (حکم شود بین آنان به عدل ، و ظلم نشوند) .

و من به این مردم گفتم: چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت حجت خدا بر خلق او کیست؟ گفتند: قرآن. گفتم: من در قرآن نظر کردم، و دیدم گروه های مختلف برای غلبه بر خصم و اثبات مدعای خود به قرآن استدلال می کنند، دانستم که قرآن بدون کسی که قیّم و قائم به امر قرآن باشد - که آنچه از کتاب خدا بگوید حق باشد - حجت نیست، پس به آنها گفتم: قیّم و قائم به امر قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود و عمر و حذیفه عالم به قرآنند. گفتم: اینها همه قرآن را می دانند؟ گفتند: نه، پس احدی را نیافتم که بگوید همه قرآن را می داند مگر علی (علیه السلام)؛ و اگر بین قوم چیزی باشد که هر یک از آنها بگویند نمی دانم، و این یکی - یعنی علی (علیه السلام) - بگوید می دانم، پس شهادت می دهم که او - یعنی علی (علیه السلام) - قیّم قرآن است و اطاعت او واجب بوده، و بعد از رسول (صلی الله علیه وآله) خدا حجت بر مردم است و آنچه در قرآن بگوید حق است. امام ششم فرمود: خدا تو را رحمت کند «^(۱۱۵)».

این حدیث شریف - که شعاعی از آفتاب عالمتاب علم جعفر بن محمد (علیهما السلام) است و بر فکر منصور بن حازم تابیده است، و او مردی است از فقهای اعلام که از آنان حلال و حرام و فتوی گرفته می شود، و نجاشی می گوید: «ثقةٌ عینٌ صدوقٌ» و از جمله اصحاب و فقهای ما است «مشمتمل بر دقایقی است، که بعضی از آنها بیان می شود.

منصور گفت: «خداوند اجل و اکرم است که به خلق شناخته شود»، این جمله کمال معرفت است، زیرا کائنات، آیات علم و قدرت و حکمت خداوند می باشند نه معرف خدا، و فقیر بالذات ممکن نیست معرف غنی بالذات باشد، و نقص محض نتواند معرف کمال محض باشد، و محدود چگونه می تواند معرف نا محدود باشد! و این همان معرفتی است که در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلوه کرده است: «یا من دل علی ذاته بذاته»^(۱۱۶) (ای کسی که به ذات خود بر ذات خود دلالت کردی)، و سید السّاجدین امام زین العابدین (علیه السلام) در مناجاتش اظهار کرد: «بک عرفتك و انت دللتنی علیک»^(۱۱۷) (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت).

منصور گفت: «خدا را رضا و سخطی است» این جمله اشاره به آن است که انسانی که موجود عاقل مختار است، در افکار، اخلاق، اقوال و اعمال خود باید حق را از باطل و خوب را از بد تمییز دهد، و به کار ببندد، و آنچه را خدا از او خواسته است انجام دهد، و از آنچه نهی کرده بر حذر باشد؛ و انسان باید بداند که با دید عقل ناقص و فکر خطاکار، راه سعادت دنیا و آخرت جز به نور وحی طی شدنی نیست. منصور به این جمله که گفت: «بعد از رسول خدا حجت کیست؟» این سخن، که کتاب خدا ما را بس است،^(۱۱۸) را باطل کرد، زیرا قرآن بدون مفسر الهی مانند طب بدون طبیب است.

۱۱۵ . الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸

۱۱۶ . بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹

۱۱۷ . بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۸۲

۱۱۸ . اشاره است که به جمله ای که عمر بن الخطاب در ردّ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفت. این مطلب در کتب عامه و خاصه به نقلهای بسیار آمده است که:

با قطع نظر از ادله نقلیه، عقل بر تلازم بین وجود قرآن و امام معصوم شهادت می دهد و در این مختصر به سه وجه اکتفا می شود:

۱ - اگر مخترعی کارخانه ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانبهاترین گوهر باشد، و غرض از آن اختراع ادامه تولید آن محصول باشد، آن گونه که در حضور، غیاب، حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای حصول آن محصول، در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده است که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسر نخواهد بود، آیا می شود باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معین نکند؟! و مهندسی آن کارخانه را به انتخاب مردمی وا بگذارد که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه باشند؟!!

آیا دقت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شئون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود است - یعنی کمال انسانیت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینه فاضله براساس قسط و عدالت است - کمتر از دقت و ظرافت اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است: (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً)^(۱۱۹) و (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)^(۱۲۰) و (وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ)^(۱۲۱) مبینی می خواهد که آنچه را که این کتاب تبیان آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالم نور باشد، و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد، که مرز آن اختلافات از عمیق ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است - که فکر نوابغ اندیشه را به حلّ خود مشغول کرده است - تا مثلاً اختلاف دو زن بر سر فرزند شیر خواری که هر یک ادعای مادری او را داشته باشند.

آیا می توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حلّ مشکلات و رفع اختلافات با رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تمام شده باشد؟!
آیا خداوند تبارک و تعالی و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسر و معلّم و مرتبی رها کرده، و تعیین مفسر و معلّم و مرتبی را به انتخاب مردم بی خبر از علوم، معارف، قوانین و احکام این کتاب وا گذاشته اند؟!!

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) هنگام رحلت فرمود: بیاید، نوشته ای برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیغمبر شدت گرفته، نزد شما قرآن است، کتاب خدا ما را بس است.
صحیح البخاری، باب قول المریض قوموا عتی، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۳۲۵ و مصادر بسیار دیگر از کتب صحیح و معتبر نزد عامه. رجوع شود به مقدمه فی أصول الدین حضرت آیت الله العظمی وحید الخراسانی مد ظلّه العالی.

۱۱۹. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز و هدایت و رحمت)

۱۲۰. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور).

۱۲۱. سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که بیان کنی برای آنها آنچه را که در او اختلاف کردند)

۲ - امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث، امامت کسی است که امام انسان است، و انسانیت انسان به عقل و فکر اوست «دعامة الإنسان العقل»^(۱۲۳).

در نظام خلقت انسان قوا و اعضای بدن به راهنمایی حواس محتاجند، و اعصاب حرکت به تبعیت از اعصاب حس نیازمندند، و راهنمای حواس در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب پذیری به خطا و هوی، نیازمند به رهبری عقل کاملی است که محیط بر درد و درمان، و عوامل نقص و کمال انسان، و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقق شود؛ راه معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست.

از این رو تصور حقیقت امامت، از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی شود.

۳ - از آن جا که مقام امامت مقام حفظ و تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل که عصمت مبلّغ قانون الهی لازم است، عصمت حافظ و مفسر و مجری آن قانون هم لازم است؛ و همچنان که خطا و هوی در مبلّغ غرض از بعثت را که هدایت است باطل می کند، خطا و تأثر از هوی در مفسر و مجری قانون؛ موجب اضلال است، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسر نیست.

این حقیقت که با قرآن وجود قیمی لازم است که عالم به ظاهر، باطن، محکم و متشابه قرآن باشد، از حدیثی که مورد اتفاق عامه و خاصه است استفاده می شود، و کتابی که برای هدایت بشریت - با اختلاف مراتب افراد انسان - و راهنمایی آنان به سعادت دنیا و آخرت، و زنده کردن آنها به حیات علم و ایمان نازل شده است، بدون مفسری معصوم از خطا و هوس و هوی، نه تنها با منطق عقل و حکمت نزول قرآن مخالف است، بلکه مخالف با حدیث مذکور نیز می باشد که در آن حدیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله و عترتی»^(۱۲۳)، و فرمود: «این دو از یکدیگر جداشدنی نیستند و اگر از این دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی شوید»^(۱۲۴).

و این حقیقت که منصور بن حازم گفت، و امام ششم تصدیق کرد، به حکم عقل، کتاب و سنت ثابت است.

و تاریخ مسلم عامه و خاصه شاهد است که غیر از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از اصحاب رسول خدا کسی عالم به تمام کتاب خدا نیست.

خدایی که کتابی نازل کرده و درباره آن فرموده است: (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ)^(۱۲۵) (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)^(۱۲۶) می فرماید: (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُوَ عِلْمُ الْكِتَابِ)^(۱۲۷) و رسول خدا آن کس را که علم کتاب نزد اوست به امت معرفی کرده، و فرموده است: علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من وارد شوند^(۱۲۸).

۱۲۲ . بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۹۰ (ستون انسان عقل است)

۱۲۳ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۴۸ ؛ کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۲۳۴

۱۲۴ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۱۰ و ص ۵۳۳ ؛ کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۲۳۵

۱۲۵ . سوره نحل ، آیه ۸۹ (و فرو فرستادیم بر تو کتاب را که بیان برای همه چیز است) .

۱۲۶ . سوره انعام ، آیه ۳۸ (در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکردیم) .

۱۲۷ . سوره رعد ، آیه ۴۳ (بگو ای پیغمبر کفایت می کند برای شهادت بین ما و بین شما خداوند و آن کس که نزد او علم کتاب (قرآن) است) .

۱۲۸ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ و در التلخیص هم هست ؛ الأمالی شیخ طوسی (رحمه الله) ، ص ۴۶۰

نمونه ای از کلمات آن حضرت (علیه السلام)

در مکارم اخلاق

امام ششم (علیه السلام) در حدیث صحیح می فرماید:

« لَنَحْبُ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ كَانَ عَاقِلًا، فَهَمًّا، فَقِيهًا، حَلِيمًا، مَدَارِيًّا، صَبُورًا، صَدُوقًا، وَفِيًّا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلَيَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَليَسْأَلْهُ. قَالَ قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ وَمَا هِيَ؟ قَالَ: الْوَرَعُ، وَالْقَنُوعُ، وَالصَّبْرُ، وَالشُّكْرُ، وَالْحِلْمُ، وَالْحَيَاءُ، وَالسَّخَاءُ، وَالشَّجَاعَةُ، وَالغَيْرَةُ، وَالْبِرُّ، وَصَدَقَ الْحَدِيثُ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ »^(۱۲۹).

(ما از شیعیانمان کسی را دوست داریم که عاقل، با فهم، فقیه، بردبار، مداراکننده با مردمان، راست گو و با وفا باشد. همانا خداوند تبارک و تعالی پیغمبران را به مکارم اخلاق اختصاص داد، کسی که مکارم اخلاق دارد، خداوند را بر آن حمد کند، و کسی که ندارد به درگاه خدا تضرع کند، و آن را مسئلت نماید. گفتم: فدایت شوم، مکارم اخلاق چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راست گویی، و ادای امانت).

در این حدیث اصول و فروع مکارم اخلاق بیان شده است.

نتیجه بعثت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله) که عصاره بعثت تمام انبیای خدا است، اخلاق کریمه است:

« أَمَّا بَعَثْتُ لِاتِّمَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ »^(۱۳۰).

در این حدیث شریف عقل مقدم بر همه کمالات قرار داده شده است، زیرا قوام انسانیت انسان به عقل است. عقل است که آیات خدا را در کتاب خلقت و شریعت ادراک می کند: (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)^(۱۳۱).

دیده عقل انسان است که با چراغ علم به اسرار عالم طبیعت - از ترکیب اتم از مثبت و منفی، جاذبه و دافعه میلیونها کرات معلق در کهکشانها، کیفیت تجزیه و ترکیب جمادات و نباتات و حیوانات - تأمل می کند؛ و از پوست خلقت به مغز، و از عالم به ملکوت وجود، و از شهود آیات علم و قدرت و حکمت، به ایمان به غیب می رسد.

و مقتضای عدل تقدیم افضل است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

« خدا در بین بندگانش افضل از عقل قسمت نکرده، و خواب عاقل از بیداری جاهل، و افطار عاقل از روزه جاهل افضل است؛ خداوند متعال رسول و نبی مبعوث نکرد مگر اینکه عقلش را به کمال برساند، و عقل او از عقل جمیع امتش برتر باشد، و آنچه پیغمبر در ضمیر خود پنهان می کند از کوشش جمیع کوشش کنندگان افضل است؛ و عاقل فرایض خدا را بعد از تعقل ادا می کند؛ و همه بندگان در فضل عبادتشان، به آنچه عاقل به آن رسیده است نمی رسند؛ همانا عقلا صاحبان مغزند که خدا فرمود: (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ)^(۱۳۲).

۱۲۹. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۷

۱۳۰. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶ (مبعوث شدم برای این که مکارم اخلاق را تمام کنم).

۱۳۱. سوره نحل، آیه ۱۲

۱۳۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۲

و چون عقل مغز انسانیت است، چنانکه ارزش پوست به مغز، و کمال ارزش وابسته به کمال مغز است، امام (علیه السلام) هم میزان محبت خود را به شیعانیش، اول به عقل، و کمال عقل را به فهم و فقه قرار داد.

امام ششم (علیه السلام) در حدیثی فرمود:

« اول کارها و مبدأ امور و قوت و آبادی آنها نیست مگر به عقل، عقلی که خدا آن را زینت خلقتش و نوری برای آنان قرار داده است، و بندگان به وسیله عقل خالق خود را می شناسند، و می فهمند که مخلوقند و مدبر آنها خدا است، و او باقی است و آنان فانی؛ و به عقولشان از خلقت آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز استدلال می کنند که برای آنها و کائنات خالق و مدبری است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

و به وسیله عقل خوب را از بد، و حُسن را از قبح تمییز می دهند، و می فهمند که ظلمت در جهل، و نور در علم است...؛ عاقل به راهنمایی عقلی که زینت او، و به پادارنده او و وسیله هدایت اوست، می داند که خداوند حق است و پروردگار اوست، و می داند که خدا را محبوب و مکروه، و طاعت و معصیتی است، و عقل او نمی تواند به آنها برسد، و به آنها نمی رسد مگر به طلب علم و از عقلش سودی نمی برد مگر به علم؛ پس بر عاقل طلب علم و ادب واجب است زیرا قوامی برای او نیست، مگر به آن»^(۱۳۳).

به این سبب راه کمال عقل را فهم و فقه قرار داد، و به صفوان فرمود:

« بی نیازی و غنایی پر نعمت تر از عقل نیست، و فقری پست تر از حماقت نیست، در کارها هیچ پشتیبانی بهتر از مشورت و تبادل عقل ها و اندیشه ها نیست»^(۱۳۴).

پس از ترغیب به تکمیل عقل به فهم و فقه، اصول مکارم اخلاق را در دوازده فصل بیان فرمود.

اصول دوازده گانه مکارم الاخلاق

اول : ورع

۱ - در حدیث موثق، عمرو بن سعید به امام ششم (علیه السلام) عرض کرد:

« سالها می گذرد و من به ملاقات شما نائل نمی شوم، به من چیزی بیاموز که آن را بگیرم و به کار بیندم، فرمود: سفارش می کنم تو را به تقوی و ورع و کوشش، و بدان جدّ و جهدی (کوششی) که در آن ورع و خویشتن داری از آنچه خدا حرام کرده است نباشد، نفعی ندارد»^(۱۳۵).

۲ - در حدیث دیگری فرمود:

« خدا به موسی فرمود: متقرّبین به من تقرب پیدا نکردند به مانند ورع از آنچه حرام کردم؛ همانا من جنات عدن خودم را به کسانی می دهم که از آنچه حرام کرده ام پرهیز کنند و احدی را با آنها شریک نمی کنم»^(۱۳۶).

۱۳۳ . الکافی، ج ۱، ص ۲۹

۱۳۴ . الکافی، ج ۱، ص ۲۹

۱۳۵ . الکافی، ج ۲، ص ۷۶

۱۳۶ . الکافی، ج ۲، ص ۸۰

۳ - فرمود:

« بر شما باد به ورع و صدق حدیث و ادای امانت و عفت شکم و دامن، تا در رفیقِ اعلیٰ با ما باشید »^(۱۳۷).

۴ - فرمود:

« از اولیای ما نیست آن کس که در قریه ای باشد که در آنجا ده هزار مرد باشد، و در آنها از خلق خدا کسی باشد که ورع و پرهیزش از حرام، بیشتر از او باشد »^(۱۳۸).

دوم: قناعت

۱ - آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

« کسی که به آنچه قسمت اوست قناعت کند از هم و دروغ و خستگی راحت می شود، و به هر اندازه قناعت او کم شود طمع و رغبت او در دنیا زیاد می شود؛ و رغبت در دنیا اصل هر شری است »^(۱۳۹).
قناعت است که موجب غنای نفس و عزت و حریت است.

۲ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« عثمان دو غلام را با دویست دینار نزد ابی ذر فرستاد، که به ابی ذر بگویند: عثمان به تو سلام می رساند و می گوید: این دویست دینار کمک هزینه تو باشد. ابوذر گفت: آیا به مسلمانان دیگر آنچه برای من فرستاده، داده است؟ گفتند: نه، گفت: من یک مسلمانم، آنچه برای من هست باید برای همه مسلمانان باشد.
گفتند: عثمان می گوید که این دینارها از مال شخص من است. ابوذر گفت: من از مال او بی نیام، و من از غنی ترین مردمانم. غلامان گفتند: خدا عاقبتت بدهد چگونه غنی ترین کس هستی، با آنکه در خانه ات کمترین چیزی یافت نمی شود. گفت: زیر آن اکاف^(۱۴۰) که می بینید نان جوی هست؛ با این دینارها چه کنم؟ من بی نیام به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عترت هادی و مهدی و راضی و مرضی او، آنان که به حق هدایت می کنند و به حق عدالت می کنند »^(۱۴۱).

این قناعتی بود که به ابی ذر عزت نفسی داد تا صفحات تاریخ به قیام او برای اقامه قسط و عدل مزین باشد.

۳ - در حدیثی است که آن دو غلام گفتند:

۱۳۷ . الأملی شیخ طوسی ، ص ۲۲۲

۱۳۸ . بحار الانوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۰۳

۱۳۹ . مصباح الشریعة ، ص ۲۰۲

۱۴۰ . اکاف = پارچه یا زینی که روی حیوان می اندازند .

۱۴۱ . روضة الواعظین ، ص ۲۸۴

« ای اباذر هدیه خلیفه را بپذیر، که او به ما وعده داده، که اگر بپذیری ما را آزاد کند، ابوذر گفت: اگر بپذیرم شما هر دو آزاد می شوید، اما من بنده او خواهم شد، و حریت شما به عبودیت من تمام خواهد شد »^(۱۴۲).

سوم: صبر

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« منزلت صبر از ایمان به منزلت سر نسبت به بدن است پس اگر سر برود جسد رفته است ، همچنین اگر صبر برود ایمان رفته است »^(۱۴۳).

۲ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« رسول خدا فرمود: زمانی بر مردمان می آید که کسی به ملک و حکومت نائل نمی شود مگر به قتل و به جبر، و کسی به غنا و بی نیازی نمی رسد مگر به غضب و بخل، و به محبت خلق نمی رسد مگر به مایه گذاشتن از دین و پیروی هوی؛ کسی که آن زمان را درک کند و با قدرت بر غنا، بر فقر صبر کند؛ و با قدرت بر جلب محبت مردم، بر بغض آنان صبر کند؛ و با قدرت بر عزت، بر ذلت صبر کند، خدا به او ثواب پنجاه صدیقی را می دهد که مرا تصدیق کرده اند »^(۱۴۴).

۳ - در حدیث صحیح از امام ششم (علیه السلام) آمده است:

« خداوند عزوجل فرمود: اگر کسی از بندگانم از دنیایی که به آنها داده ام چیزی به من قرض بدهد به اندازه هر یکی، از ده برابر تا هفتصد برابر ، و یا آنچه بخواهم به او عطا می کنم ؛ و کسی که با اختیار و رضا به من قرض ندهد و [بر آن شود که] از چیزی از دنیایی که به او داده ام به اجبار و اکراه بگیرم [در عوض آن] سه خصلت به او می دهم، که اگر یکی از آن سه را به ملائکه ام می دادم راضی می شدند ». سپس امام ششم (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود : (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ)^(۱۴۵).

لطفی بالاتر از این تصور نمی شود که غنی علی الاطلاق، به بنده ای سرتاپا قصور و تقصیر و بدون استحقاق، نعمتی بدهد، آنگاه آن فقیر بالذات را که مالک نفع و ضرری نیست، و حدوث و بقای آنچه دارد به افاضه اوست طرف معامله خود قرار دهد، و مال و نعمتی را که خودش به او داده است به عنوان قرض از او بگیرد و در برابر این قرض گرفتن ثواب هم بدهد ؛ حال آن که قرض آن است که کسی مالی را که ملک خودش است به دیگری تملیک کند، که طرف ضامن مثل یا قیمت آن باشد.

۱۴۲ . سفینه البحار در کلمه ذرر ، در احوال ابوذر از کشکول بهایی ، ج ۱ ، ص ۲۰۸

۱۴۳ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۸۹

۱۴۴ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۹۱

۱۴۵ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۹۲

خداوند کریم رحیم ملک خود را از مملوک خود به قرض می گیرد و می فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا)^(۱۴۶) و تا هفتصد برابر ضمانت می کند: (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْمَبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ)^(۱۴۷).

و اگر حوادث روزگار آن داده خدا را از او گرفت و صبر کرد، خداوند در مقابل صبر او سه چیز به او می دهد: الف - آن ذات قدوسی که بر شخص اول عالم صلوات می فرستد بر آن مصیبت زده صابر و بردبار صلوات می فرستد: (أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ)،

ب - بر او رحمتی نازل می کند که آن رحمت از تمام اندوخته عالمیان بالاتر است: (وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)^(۱۴۸)

ج - تاج هدایت بر سر او می گذارد: (وَ أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ) که منتهی الامال خاصان خداست: (وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ)^(۱۴۹).

چهارم: شکر

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« کسی که سه چیز به او عطا شود از سه چیز محروم نمی شود: کسی که به او دعا و خواستن از خدا داده شود به او اجابت داده شده، و کسی که به او شکر داده شود زیاده نعمت به او داده شده، و کسی که توکل به خدا به او داده شود کفایت به او داده شده، خداوند عزوجل در کتاب خود می گوید: (وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (لَسِنَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) و می گوید: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)^(۱۵۰).

کسی که وکیل اختیار می کند، کار را به کسی واگذار می کند که امین باشد و بصیرت و توانایی داشته باشد. توکل به خداوند متعال واگذاری امر است به علم و قدرت نامحدود و لطف و رحمت نامتناهی؛ کسی که خدا وکیل اوست علم و قدرت و عنایت خدا او را کفایت می کند.

شکر نعمت سپاسگزاری از منعم، و صرف آن نعمت در مصرفی است که منعم معین کرده است، و جزای آن جز ازدیاد نعمت نیست.

دعا قطع امید از خلق و استمداد از خالق است، و چون از دل پاک و زبان پاک به درگاه خدا عرضه شود توأم با اجابت است: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)^(۱۵۱).

۲ - آن حضرت فرمود:

۱۴۶ . سوره بقره ، آیه ۲۴۵ (کیست که به خداوند قرض الحسنه دهد ...) .

۱۴۷ . سوره بقره ، آیه ۲۶۱ (مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق می کنند به مانند دانه ای است که از یکدانه هفت خوشه برود در هر خوشه صد دانه باشد)

۱۴۸ . سوره زخرف ، آیه ۳۲ (و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه جمع می کنند)

۱۴۹ . سوره حج ، آیه ۲۴ (و هدایت شدند به راه پسندیده)

۱۵۰ . الخصال ، ص ۱۰۱

۱۵۱ . سوره فاطر ، آیه ۱۰

« خداوند عزوجل به موسی وحی کرد: یا موسی مرا شکر کن به شکری که سزاوار شکر من باشد، گفت: پروردگارا چگونه به حق شکر تو، شکر کنم، که هر شکری نعمتی است که به من داده ای. خدا به موسی فرمود: الآن مرا شکر کردی، زیرا دانستی که شکر نعمت هم، نعمتی است که من به تو داده ام » (۱۵۲).

شکر او نعمتی است که به نعمت او، از عقل، ادراک، حیات، حول و قوه ای که او داده است، و به زبانی که او داده محقق شده است، و موجب ازدیاد نعمت او شده است؛ و نعمتی که مبدأ و منتهایش نعمت است تا بی نهایت شکر می طلبد.

ادراک این نکته که عجز از شکر، حق شکر است همچنان است که حق معرفت خدا ادراک عجز از معرفت است.

پنجم: حلم

اعتدال قوه غضبیه، و قدرت بر جلوگیری از هیجان خشم و غضب، حلم است.

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« کسی که سه خصلت داشته باشد خصلتهای ایمان را به حد کمال رسانده است: کسی که صبر کند و خشم خود را فرو نشاند، و کسی را که تقصیری در حق او کرده عفو کند و از او بگذرد، بدون حساب وارد بهشت شود و به عدد اهل قبله ربیعہ و مضر روز قیامت شفاعت کند » (۱۵۳).

۲ - منصور دوانیقی به امام ششم (علیه السلام) عرض کرد: « مرا حدیثی بگو که به آن پند گیرم، و مرا از آنچه موجب عقاب است باز دارد امام فرمود:

بر تو باد به حلم، که حلم رکن علم است؛ هنگامی که اسباب قدرت برای تو جمع شد مالک نفس خود باش، زیرا اگر آنچه را قدرت داری انجام دهی مانند کسی هستی که غیظ و خشم خود را شفا داده، و یا کینه و حقدی را مداوا کرده، و یا دوست دارد که او را به صولت و قدرت یاد کنند؛ و بدان اگر مستحق عقوبتی را عقاب کنی نهایت چیزی که تو را به آن وصف کنند عدل است، و حالتی که موجب شکر باشد افضل از حالتی است که موجب صبر باشد » (۱۵۴).

به او فهماند که: مجازاتی که به حق باشد عاقبت آن عدل است ولی حلم و عفو و بخشش در نهایت فضل است و افضل از عدل است.

ششم: حیا

و آن پرهیز از هر کار قبیح و زشت، و شرم داشتن از آلودگی به آنها است.

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

۱۵۲ . الکافی، ج ۲، ص ۹۸

۱۵۳ . الخصال، ص ۱۰۴

۱۵۴ . الأمالی شیخ صدوق، ص ۷۱۱

« رسول خدا فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد اگر سر تا قدمش گناه باشد خدا آن سیئات را به حسنات مبدل می کند: راست گفتن، حیا، حسن خلق و شکر»^(۱۵۵).

هفتم: سخا

۱ - امام ششم (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند که :

« آن حضرت فرمود: کسی که سخاوت دارد به خدا و مردم و بهشت نزدیک است، و بخیل از خدا و مردم دور، و به آتش جهنم نزدیک است»^(۱۵۶).

۲ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« سخاوت درختی است در بهشت که شاخه های آن در دنیا است، هر کس به شاخه ای از شاخه های آن چنگ بزند آن شاخه او را به بهشت می رساند ؛ و بخل درختی است در جهنم که شاخه های آن در دنیا است، و هر کس به شاخه ای از آن چنگ بزند او را به جهنم می کشاند»^(۱۵۷).

۳ - فرمود:

« خداوند تبارک و تعالی برای شما اسلام را پسندید، و مصاحبت با دین اسلام را به سخاوت و حسن خلق، نیکو کنید»^(۱۵۸).

۴ - آن حضرت فرمود:

« جمعی از یمن نزد رسول خدا آمدند، و در میان ایشان مردی بود که از همه بیشتر با رسول خدا محاجه (چون و چرا) می کرد، و به درشتی سخن می گفت، به حدی که آثار غضب در چهره آن حضرت ظاهر شد. جبرئیل فرود آمد، و گفت: یا رسول الله! پروردگارت به تو سلام می رساند، و می گوید: این مرد سخاوتمند است، و اطعام طعام می کند، غضب از آن حضرت رفت، و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای سخاوتی آن مرد گفت: مگر پروردگار تو سخاوت را دوست دارد؟ فرمود: بلی، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، قسم به آن کس که تو را مبعوث کرده، احدی را از مال خودم محروم نکردم»^(۱۵۹).

سخاوت او، بدترین سیئه را که بی ادبی به رسول خداوند (صلی الله علیه وآله) است به بهترین حسنات که رضایت خدا و رسول اوست، مبدل کرد، و او را از کفر و شرک درآورد، و بر تخت هدایت اسلام و ایمان نشاند.

۱۵۵ . الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷

۱۵۶ . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸

۱۵۷ . قرب الاسناد، ص ۱۱۷

۱۵۸ . الأمالی شیخ صدوق، ص ۳۴۴

۱۵۹ . الکافی، ج ۴، ص ۳۹

و با آنکه سامری قوم موسی را گمراه کرد، و آنها را به گوساله پرستی آلوده نمود، و با خدا و فرستاده خدا در افتاد، چون موسی بن عمران کمر به کشتن او بست، خداوند متعال به او وحی کرد: «سامری را نکش زیرا دارای صفت سخاوت است»^(۱۶۰).

هشتم: شجاعت

و آن اعتدال غضب انسان است از افراط تهوّر و بی باکی، که انسان را به هلاکت می رساند، و از تفریط ترس، که او را به ذلت و خواری می نشانند، و شجاعت از صفات مؤمن است.

۱ - امام ششم از پدرش (علیهما السلام) نقل می فرماید:

«مردی که در او حرص و حسد و جُبْن و ترس است ایمان ندارد»^(۱۶۱).

شجاعت علی (علیه السلام) بود که او را به مردانگی و فتوتی رساند که جبریل امین گفت: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»^(۱۶۲) و کمال شجاعت غلبه عقل بر هوای نفس است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می فرماید: «شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند»^(۱۶۳).

نهم: غیرت

و آن کمال سعی است در حفظ آنچه که حفظ آن به حکم عقل و شرع لازم است.

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی غیور است و هر با غیرتی را دوست دارد، و خدا به خاطر غیرتی که داشت فواحش را - چه ظاهر و چه باطن - حرام کرد»^(۱۶۴).

۲ - آن حضرت فرمود:

«مرد در منزل و عیال خود به سه خصلت احتیاج دارد، و اگر در طبیعت او نیست به آنها وانمود کند: معاشرت نیکو، وسعت به اندازه بر اهل و عیال، و غیرتی که آنها را در حصن و حصار نگه دارد»^(۱۶۵).

دهم: برّ و احسان به خلق

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

۱۶۰ . تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۶۳

۱۶۱ . الخصال ، ص ۸۳

۱۶۲ . تاریخ مدینه دمشق ، ج ۳۹ ، ص ۲۰۱ ؛ الکافی ، ج ۸ ، ص ۱۱۰

۱۶۳ . الأمالی شیخ صدوق ، ص ۷۳

۱۶۴ . الکافی ، ج ۵ ، ص ۵۳۵

۱۶۵ . تحف العقول ، ص ۳۲۲

« اهل معروف و خوبی در دنیا، اهل معروف در آخرت هستند، و به آنها گفته می شود: همانا گناهان شما را آمرزیدم، حسنات خود را به هر کس می خواهید ببخشید؛ و معروف بر هر کسی به قلب و زبان و دستش واجب است، کسی که قدرت ندارد که به دستش کار خیر و عمل معروف انجام دهد به قلب و زبانش نیت خیر و قول معروف را به انجام برساند، و کسی که نتواند به دستش عمل خیر و معروف، و به زبانش قول معروف را انجام دهد به قلبش از نیت خیر محروم نماند»^(۱۶۶).

آنچه آن حضرت بر پیروانش واجب شمرده این است که دل آنان سرچشمه نیت خیر، و زبان آنان مجرای گفتار خیر و رفتار آنان معروف و برّ و احسان باشد.

۲ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« مردی از اهل ذمه (یهودی یا مسیحی) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفیق راه شد. آن مرد به آن حضرت گفت: ای بنده خدا مقصد تو کجا است؟ فرمود: به کوفه می روم؛ چون راه آن حضرت از او جدا شد، حضرت همراه او رفت؛ آن مرد گفت: راه کوفه آن راه است، فرمود: می دانم، پرسید: چرا از مقصد خود عدول کردی و همراه من آمدی؟ فرمود: اتمام حسن مصاحبت و رفاقت در راه این است که انسان، رفیق سفر خود را هنگام جدا شدن همراهی، و این دستور پیغمبر ما است؛ آن مرد کافر گفت: این گفته پیغمبر شما است؟! فرمود: بلی، گفت تو را شاهد می گیرم که من بر دین توام، چون آن حضرت را شناخت مسلمان شد»^(۱۶۷).

این دین است که تبلور آن در کردار آن امام معصوم (علیه السلام) موجب انقلاب ظلمت به نور، و کفر به اسلام می شود.

کسی که زبان گویای او به علم و عرفان حقایق مبدأ و معاد، و سیاست نفس و منزل و مُدُن، در آسمان حکمت نظری و عملی شق القمر می کند؛ و دست توانای او در غزوه خندق و خیبر موجب حیرت اهل زمین و ملائکه آسمان می شود، و امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران در قبضه قدرت اوست، و با همه آن علم و قدرت و آن سلطنت بدون خدم و حشم، و در نهایت عبودیت برای خدا و تواضع برای خلق خدا همسفر کافری می شود که در تمام راه او را نمی شناسد.

رفتار او با کسی که از دین و آیین اسلام بیگانه است این چنین است، و این رفتار و کردار نمونه ای از عطف و رأفت اسلامی در حق بیگانه از اسلام است.

اگر این آئین با تجلی در گفتار و رفتار ائمه معصومین (علیهم السلام) مورد مطالعه و دقت نظر واقع شود هر بیگانه مانند آن ذمی را با اسلام و پیشوایان بر حقش آشنا می کند.

یازدهم: صدق حدیث

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

۱۶۶. الاختصاص شیخ مفید، ص ۲۴۰

۱۶۷. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۰

« به نماز و روزه مردم مغرور نشوید چه بسا روزه و نماز عادت می شود ، و ترک عادت موجب وحشت می گردد،
ولکن آنها را به راست گویی و ادای امانت آزمایش کنید »^(۱۶۸).

۲ - در روایت صحیح فرمود:

« مردم را به غیر زبانتان دعوت کنید، تا از شما کوشش و پرهیز از حرام و راستگویی ببینند »^(۱۶۹).
ارزش صدق از کلام خداوند متعال روشن می شود که می فرماید: (هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ
صِدْقُهُمْ)^(۱۷۰).

و می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^(۱۷۱) بعد از دعوت به تقوی امر می کند
که با صادقین باشید، و می فرماید: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)^(۱۷۲) و دروغ را کار مردمی می شمرد
که ایمان ندارند.

دوازدهم: ادای امانت

۱ - عبدالله بن سنان گفت:

« بر ابی عبدالله وارد شدم ، آن حضرت نماز عصر را خوانده و در مسجد رو به قبله نشسته بود، گفتم: یابن
رسول الله! بعضی از سلاطین اموالی به امانت نزد ما می گذارند که خمس آنها را نداده اند، آیا آن اموال را به آنها
برگردانیم؟ فرمود: به پروردگار این قبله، اگر ابن ملجم قاتل پدرم امانتی به من بسپرد به او برمی گردانم »^(۱۷۳).

۲ - زید شحام گفت:

« ابو عبدالله به من فرمود: به آن کس که مرا اطاعت می کند، و به گفته من عمل می کند، سلام مرا برسان، و
شما را سفارش می کنم به تقوای خداوند عزوجل، ردّ دین، کوشش برای خدا، صدق حدیث، راست گویی، ادای
امانت، سجده طولانی و حسن جوار با همسایگان »^(۱۷۴).

۳ - یحیی بن علاء و اسحاق بن عمار گفتند :

« هیچ گاه از آن حضرت جدا نشدیم مگر این که هنگام وداع ما را به دو خصلت سفارش کرد: صدق حدیث و
ادای امانت به برّ و فاجر (نیک و بد)، پس همانا این دو کلید رزق هستند »^(۱۷۵).

۱۶۸ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۴

۱۶۹ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۷۸

۱۷۰ . سوره مائده ، آیه ۱۱۹ (این روزی است که راستگویان از راستگویی شان نفع می برند) .

۱۷۱ . سوره توبه آیه ۱۱۹ (ای کسانی که ایمان آوردید تقوای خداوند را پیشه سازید و با راستگویان باشید) .

۱۷۲ . سوره نحل آیه ۱۰۵ (دروغ را آن کس به خداوند می بندد که ایمان به آیات خدا نیاورد) .

۱۷۳ . مشکاة الانوار ، ص ۱۷۴

۱۷۴ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۶۳۶

۱۷۵ . الأمالی شیخ طوسی ، ص ۶۷۶

ادای امانت در کلمات آن حضرت نسبت به خالق و خلق، مراتبی دارد که سرمشق انسانیت است، و نمونه ای از آن این حدیث است:

۴ - فرمود:

« کسی که میت مؤمنی را غسل بدهد و در مورد او امانت را ادا کند خدا او را بیامرزد؛ از آن حضرت سؤال شد ادای امانت نسبت به آن میت چگونه است؟ فرمود: کسی را از آنچه در او می بیند خبردار نکند»^(۱۷۶).

اگر غسل باید سائر عیوب میت و مرده ای باشد که نزد او امانت است، پس وظیفه پیروان آن حضرت نسبت به حیثیت و آبروی أحیا و زندگان، و نفوس و اموال مردمان، روشن است که چه خواهد بود!

هر چند این حدیث صحیح - لنحب من شیعتنا... - که مختصری از شرح آن گذشت، جامع ترین برنامه برای سعادت فرد و جامعه است، و عمل به آن ضامن رسیدن انسان به کمال مطلوب است این جزوه را با ذکر چند روایت دیگر از آن حضرت ختم می کنیم.

نمونه ای دیگر از احادیث آن حضرت

در مکارم اخلاق

۱ - امام ششم فرمود:

« سزاوار است برای مؤمن که در او هشت خصلت باشد: در حوادثی که مردم در آن حوادث متزلزل می شوند با وقار، هنگام بلا بردبار باشد، به آنچه خدا به او روزی داده قناعت کند، به دشمنان ظلم نکند، و بر دوستان چیزی را که بر آنها سنگین است تحمیل نکند، بدن او از او در تعب و مردم از او در راحت باشند».

۲ - امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« پدرم از پدرانش ((علیهم السلام)) از علی ((علیه السلام)) از پیغمبر ((صلی الله علیه وآله وسلم)) مرا حدیث کرد، که پیغمبر فرمود: کسی که به داد بیچاره ای از مؤمنین برسد، خدا در روزی که سایه ای به غیر از سایه او نیست به داد او برسد؛ و کسی که حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، خدا حوائج بسیاری برای او برآورده کند، که یکی از آنها بهشت است؛ و کسی که برادر مؤمن خود را بپوشاند خدا او را از سندس و استبرق در بهشت بپوشاند، و تا رشته از آن جامه بر بدن آن مؤمن باشد آن کس که او را پوشانیده در رضوان خدا خواهد بود؛ و کسی که برادر مؤمن خود را اطعام کند خدا او را از طیبات بهشت اطعام کند، و کسی که او را سیراب کند خدا او را از رحیق مختم سیراب نماید؛ و کسی که به مؤمنین خدمت کند خدا از ولدان مخلدین به خدمت او بگمارد، و با اولیاء طاهرینش مسکن دهد؛ و کسی که برادر مؤمن پدیده خود را سوار کند خدا او را بر ناقه بهشتی سوار کند؛ کسی که وسیله ازدواج مؤمنی را با زنی فراهم کند که مونس و کمک و موجب راحت او باشد خدا او را همسر حورالعین و انیس صدیقین از اهل بیت پیغمبر نماید؛ کسی که برادر مؤمن خود را بر سلطان جائری اعانت کند خدا او را هنگام

لغزش قدم‌ها بر صراط کمک کند؛ و کسی که بدون حاجتی به دیدار برادر مؤمن خود به خانه او برود او را در زمره زوَّار خدا بنویسند»^(۱۷۷).

۳- از بعضی از اصحاب آن حضرت روایت شده است که گفت:

بر آن حضرت وارد شدم در حالی که فرزندش موسی بن جعفر در مقابلش بود؛ من قسمتی از وصیت آن حضرت را به فرزندش حفظ کردم، و ما بعضی از آن را ذکر می‌کنیم، فرمود: ای پسر من کسی که به آنچه برای او قسمت شده قانع باشد بی‌نیاز می‌شود؛ کسی که چشم به آنچه دیگران دارند داشته باشد، فقیر می‌میرد؛ کسی که به آنچه خدا برای او قسمت کرده راضی نباشد خدا را در قضا و حکمش متهم کرده است؛ کسی که لغزش غیر خود را کوچک بشمرد لغزش خود را بزرگ می‌شمرد؛ کسی که لغزش خود را کوچک بداند لغزش دیگران را بزرگ می‌بیند، کسی که پرده خانه دیگری را بردارد و به عورت او دست درازی کند پرده خانه خود را برداشته و به پرده نشینان خود خیانت کرده است.

کسی که شمشیر ستم بکشد خود به همان شمشیر کشته شود، و کسی که برای برادر خود چاه بکند خود در آن چاه می‌افتد، و کسی که در جمع سَفْها داخل شود حقیر و کوچک می‌شود، و کسی که با علما آمد و شد و آمیزش داشته باشد وقار و بزرگی پیدا می‌کند.

ای پسر من، حق را بگو چه به نفع تو باشد و چه به ضررت؛ ای پسر من، تلاوت کننده کتاب خدا و نشر دهنده اسلام، و امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر باش؛ و با کسی که از تو قطع خیر کرد وصل کن؛ به کسی که از تو سؤال کرد عطا کن، و از تعرض به عیوب مردم بر حذر باش»^(۱۷۸).

یک جمله از این وصیت برای سعادت فرد و جامعه کفایت می‌کند که در سود و زیان خود از حق تخطی نکن، زیرا مدار نظام خلقت حق است: (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)^(۱۷۹) و بعثت تمام انبیا و نزول وحی خداوند به منظور تعلیم حق و اجرای حق است: (وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ) .

و هر انسانی به کمال مقصود از خلقت نمی‌رسد مگر به تزکیه از باطل، و آراستن افکار و اخلاق و اقوال و اعمال به حق؛ و آنچه که تعلق به آدمی دارد یا چیزی است که به سود و نفع اوست و یا چیزی است که به ضرر و زیان اوست و چون در هر داد و ستدی و در هر نفع و ضرری بر مدار حق باشد، خالق و خلق از او راضی می‌شوند.

و از آنجا که جامعه مرکب از افراد است، اگر افراد حق مدار جامعه‌ای بر محور حق تشکیل دهند و طبق جمله «قل الحق لك و عليك» عمل کنند، سعادت مادی و معنوی بشر تضمین و ثمره ارسال رسل و انزال کتب محقق می‌شود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)^(۱۸۰).

۱۷۷ . بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۲

۱۷۸ . بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۴

۱۷۹ . سوره حجر، آیه ۸۵

۱۸۰ . سوره حدید، آیه ۲۵

۴ - فرمود:

« هرگاه برادر دینی تو بدگویی تو را کرد غمگین نشو، زیرا اگر چنان باشد که او گفته باشد و تو بد کرده باشی به آن بدگویی به عقوبتی که باید بر اثر آن عمل می رسیدی، رسیده ای، و اگر آن بدی در تو نباشد، بدون زحمت عمل، به حسنه نائل شده ای»^(۱۸۱).

۵ - فرمود:

« بهترین بندگان خدا کسی است که پنج خصلت در او جمع شده باشد، هرگاه خوبی از او سر زند مستبشر و خوشحال شود، و هرگاه کار بدی از او سرزند استغفار کند، هرگاه عطایی به او داده شود سپاسگزار، و هرگاه بلایی به او رسد بردبار باشد، و هرگاه ظلمی به او بشود آن را که تعدی و ظلم کرده ببخشد و از او بگذرد»^(۱۸۲).

۶ - فرمود:

« کسی که بخواهد خدا او را در رحمت و در بهشت خود داخل کند، خُلق خود را نیکو کند، از خود انصاف بدهد، و بر یتیم ترحم نماید، و ضعیف را اعانت، و برای خدایی که او را آفریده تواضع کند»^(۱۸۳).
در این حدیث شریفه وظیفه انسان نسبت به خود و خدای خود و خُلق خدا، به گونه ای بیان شده است که جامع مراتب کمال انسانیت.

خُلق هر انسانی صورت و قیافه روح و باطن اوست، و حشر انسانی به صورت صفات نفسانیه اوست، و حسن خُلق به آراستن شهوت به عفت، و غضب به شجاعت، و فکر به علم و حکمت است.

انصاف رسیدن آدمی به مقامی است که بر هوای نفس خود چنان سیطره پیدا کند که از جاده حق و عدل هرچند به ضرر مال و منال و جاه و مقام او باشد خارج نشود، و حق را - هم در قول و هم در عمل - حتی اگر به ضرر خودش باشد بپذیرد.

وظیفه انسان نسبت به خدایی که او را آفریده، و بعد از نیستی به او هستی بخشیده، و نطفه ای را شنوا و بینا کرده و تاج عقل و ادراک مادیات و مجردات را بر سر او نهاده، آن است که در مقابل فرمان او سر تعظیم و تواضع فرود آورد؛ و تواضع برای خدا تسلیم در مقابل اراده اوست.

و وظیفه انسان به خلق خدا آن است که قوتی که خدا به او بخشیده در جبران ضعف ضعیفان صرف کند، تا نقطه ضعفی در پیکر جامعه نماند؛ اگر ضعف جهل است به علم، و اگر ضعف فقر است به مال ثروتمندان برطرف شود؛ تا به وسیله اعانت و کمک به ضعیف، از پا افتاده ای در حوائج مادی و معنوی در جامعه نماند؛ و اگر یتیمی در جامعه هست که از رحمت مادی و معنوی پدر، جسم و جاننش محروم است به فراهم کردن حوائج جسمانی و

۱۸۱ . بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۵

۱۸۲ . بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۲۰۶

۱۸۳ . الأمالی شیخ صدوق ، ص ۴۷۳

روحانی او خلاء فقدان پدر پرشود، چنین انسانی جزایش رحمتی است که (وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)^(۱۸۴) و بهشتی است که (فَادْخُلِي فِي عِبَدِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي)^(۱۸۵).

۷ - عنوان بصری که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود، و سالها نزد مالک بن انس - امام مذهب مالکی - برای تحصیل علم رفت و آمد می کرد، چون امام ششم (علیه السلام) به مدینه آمد از آن حضرت درخواست کرد که اجازه فرماید تا برای کسب علم به خدمت آن حضرت برسد، حضرت فرمود:

« من مردی هستم مطلوب (که در طلب من هستند) و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به آوراد و اذکاری مشغول هستم.

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رفت، و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد که قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره ای ببرد که به راه مستقیم خدا هدایت شود، و غمگین به خانه برگشت، و دلش اسیر محبت آن جناب شد، و برای تحصیل علم به نزد مالک هم نرفت، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی آمد.

چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت خادم گفت: چه حاجت داری؟

گفت: حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد: او در مصلائی خود ایستاده است.

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت: داخل شو بر برکت خدا.

عنوان گفت: داخل شدم و سلام کردم، جواب سلام داد و فرمود: بنشین، خدا تو را بیامرزد. مدتی سر به زیر

انداخت، بعد سر بلند کرد و از گنیه من پرسید و دعا کرد.

با خود گفت: اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند کرد و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته ام که قلب تو را به من متوجه گرداند و از علم تو روزیم کند و امیدوارم دعا به اجابت

رسیده باشد.

فرمود: یا ابا عبدالله علم به تعلم نیست، این است و جز این نیست: علم نوری است که در قلب آن کس که خدا

هدایت او را خواسته است واقع می شود، پس اگر مراد تو علم است در خود حقیقت بندگی طلب کن و علم را به

استعمال علم، و عمل به آن بطلب، و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم: حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است:

- آن که بنده خدا، خود را مالک آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملکی ندارند، مال را مال الله

می بینند و هر جا که خدا امر کرده است آن مال را می گذارند.

- آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد.

- آن که تمام اشتغالش در آن چیزی باشد که خدا او را به آن امر و از آن نهی کرده است.

۱۸۴. سوره زخرف، آیه ۳۲

۱۸۵. سوره فجر، آیه ۲۹ و ۳۰

پس چون برای خود ملکی ندید، انفاق در آنچه خدا امر کرده که مالش را در آن انفاق کند آسان می شود، و چون تدبیر خود را به مدبر خود واگذار کرد مصائب دنیا بر او آسان می شود، و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی برای مرء و مباحات با مردمان پیدا نمی کند؛ پس چون خدا بنده خود را به این سه امر اکرام کرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می شود، دنیا را برای افزون طلبی و فخر فروشی طلب نمی کند، و آنچه نزد مردمان است برای عزت و برتری نمی طلبد، و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی دهد.

پس این اولین درجه تقوی است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا)^(۱۸۶).

گفتم: یا ابا عبدالله مرا وصیت کن.

فرمود: تو را به نه چیز وصیت می کنم و آنها وصیت من است برای کسانی که مرادشان راه به سوی خداست، و از خدا می خواهم که تو را برای عمل به آن موفق کند:

سه وصیت در ریاضت نفس و سه وصیت در حلم و سه وصیت در علم است.

اما آن چه در ریاضت است: بپرهیز از آن که چیزی را که اشتها نداری بخوری، که مورث بله و حماقت است؛ و جز هنگام گرسنگی نخوری، و هرگاه خوردی حلال بخور و نام خدا را ببر، و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آور که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکم خود پُر نکرده؛ پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و ثلث آن برای نوشیدن و ثلث آن برای نفس کشیدن باشد.

و اما آن وصیتها که در حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، تو بگو: اگر ده تا بگویی یکی نخواهی شنید؛ و کسی که ناسزا به تو بگوید، پس به او بگو: اگر در آن چه می گویی راستگو باشی از خدا می خواهم مرا بیامرزد، و اگر دروغگو باشی از خدا می خواهم تو را بیامرزد؛ و کسی که به تو وعده فحش می دهد تو به او وعده نصیحت بده.

و اما آن وصیتها که در علم است: پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس، و بپرهیز از آن که از آنان به طریق تعنت و تجربه سؤال کنی؛ و بپرهیز از آن که در آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل کنی، و تا آن جا که میسر است به احتیاط عمل کن؛ و از فتوا دادن بگریز آن چنان که از شیر می گریزی، و گردنت را پُل قرار نده که مردمان بر آن بگذرند.

برخیز که تو را نصیحت کردم و ورد مرا بر من فاسد مکن، که من به خود مشغولم: (وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)^(۱۸۷).

آنچه در این مختصر بیان شد پرتویی بود از آن آفتاب عالمتاب امامت، که قلم از تحریر، و بیان از تقریر متأثر و آثار آن حضرت عاجز است.

ختم کلام روایتی است از آن امام (علیه السلام) که فرمود:

« نزد من شمشیر رسول خداست، و نزد من رایۀ رسول خداست، و نزد من خاتم سلیمان بن داوود است، و نزد من طشتی است که موسی بن عمران به او قربانی می کرد، و نزد من اسمی است که رسول خدا چون بین مسلمین

۱۸۶ . سوره قصص، آیه ۸۳ (آن خانه آخرت است قرار می دهیم آن را برای کسانی که در زمین بلندی و فساد را اراده نمی کنند) .

۱۸۷ . بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۲۲۴

و مشرکین می گذاشت از مشرکین به مسلمین تیری اصابت نمی کرد،... الواح موسی نزد ماست، و عصای موسی نزد ماست، و ما وارث پیغمبران هستیم، و نزد ماست جفر احمر و جفر ابيض و مصحف فاطمه، و نزد ماست جامعه که تمام آن چه مردم به او محتاجند در آن است.

فی الاصل کنا نجوما يستضاء بنا***وللبرية نحن اليوم برهان
نحن البحور التي فيها لغائضکم***در ثمين و ياقوت و مرجان
مساكن القدس والفردوس نملکها***ونحن للقدس والفردوس خزان
من شد عنا فبرهوت مساكنه***ومن اتانا فجنات و ولدان^(۱۸۸)

سروده ای

به یاد کسی که مذهب حق یادگار اوست

ششمین حجت و امام امم***حامل عرش علم در عالم
 در زمین هادی به حق ناطق***اسمه عند اهل السماء الصادق
 صادق و شمع جمع صدیقین***جعفر و بحر علم و حق و یقین
 یگه تاز مدارج عرفان***ترجمان حقایق قرآن
 گرگشاید لب آن علیم حکیم***گوش جان بسپرد مسیح و کلیم
 عقل در درک علم او حیران***غرق دریای حکمتش لقمان
 قلب او قطب عالم امکان***یا « علی العرش استوی الرحمن »
 سرّ حق در ضمیر او مکنون***عزم او متصل بـ « کن فیکون »
 دست گیتی گدای دامن او***آسمان خوشه چین خرمن او
 از دم او دمید جان به جهان***شد عیان سرّ « علم الانسان »
 مذهب او چراغ راه بشر***مکتبش علم اول و آخر
 آنچه آورده جبرئیل امین***شده احصا در آن امام مبین
 صبح صادق برفت و زین ماتم***شد سیه پوش عالم و آدم

*

فهرست کتب ذکر شده

- الإحتجاج ، أحمد بن علي الطبرسي، سنة الوفاة: ۵۶۰ هـ. ، المجلدات : ۲ ، الناشر : دارالنعمان ، النجف الأشرف
- الإختصاص ، شيخ المفيد ، سنة الوفاة: ۴۱۳ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جماعة المدرسين في الحوزة العلمية ، قم
- الأمالی ، الشيخ الصدوق ، سنة الوفاة: ۳۱۸ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مؤسسة البعثة ، قم ، الطبعة : الاولى ۱۴۱۷ هـ .
- الأمالی ، الشيخ الطوسي ، سنة الوفاة: ۴۶۰ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : دار الثقافة ، قم ، الطبعة : الاولى ۱۴۱۴ هـ .
- الأمالی ، الشيخ المفيد ، سنة الوفاة: ۴۱۳ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جماعة المدرسين ، قم
- التلخيص (في هامش المستدرک)، الحافظ الذهبي، سنة الوفاة: ۷۴۸ هـ. ، الناشر : دار الكتب العربي ، بيروت
- التوحيد، الشيخ الصدوق، سنة الوفاة: ۳۸۱ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جامعة المدرسين ، قم ، الطبعة : ۱۳۸۷ هـ .
- الخرائج والجرائح ، قطب الدين الراوندي ، سنة الوفاة: ۵۷۳ هـ. ، الطبعة : المجلدات : ۳ ، الناشر : مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام) ، قم
- الخصال ، الشيخ الصدوق ، سنة الوفاة: ۳۸۱ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جامعة المدرسين ، قم
- الدعوات ، قطب الدين الراوندي ، سنة الوفاة: ۵۷۳ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) ، الطبعة : الاولى ۱۴۰۷ هـ .
- الصواعق المحرقة ، احمد بن حجر الهيتمي ، سنة الوفاة: ۹۷۴ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مكتبة القاهرة
- الكافي ، محمد بن يعقوب الكليني ، سنة الوفاة: ۳۲۹ هـ. ، المجلدات : ۸ ، الناشر : دار الكتب الاسلاميّة ، الطبعة : الخامس .
- المستدرک على الصحيحين ، ابو عبدالله الحاكم النيسابوري ، سنة الوفاة: ۴۰۵ هـ. ، المجلدات : ۴ ، الناشر : دار المعرفة ، بيروت ، الطبعة : ۱۴۰۶ .
- المناقب، الموفق بن أحمد المكي الخوارزمي، سنة الوفاة: ۵۶۸ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر: جامعة المدرسين، قم، الطبعة: الثانية ۱۴۱۱ هـ .
- بحار الأنوار ، محمد باقر المجلسي ، سنة الوفاة: ۱۱۱۱ هـ. ، المجلدات : ۱۱۰ ، الناشر : مؤسسة الوفاء ، بيروت ، الطبعة : ۱۴۰۳ .
- بصائر الدرجات الكبرى ، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار ، سنة الوفاة: ۲۹۰ هـ. ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مؤسسة الاعلمي ، طهران ، الطبعة : ۱۳۶۲ ش - ۱۴۰۴ ق .
- تأويل مختلف الحديث ، عبدالله بن مسلم بن قتيبة ، سنة الوفاة: ۳۷۶ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : دارالكتب العلمية ، بيروت
- تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن الشافعي (ابن عساکر) ، سنة الوفاة: ۵۷۱ هـ. ، المجلدات : ۷۰ ، الناشر : دارالفکر ، بيروت ، الطبعة : ۱۴۱۵ هـ .

- تحف العقول عن آل الرسول ، ابن شعبه الحرّانی ، سنه الوفاة : القرن الرابع ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جامعة المدرسين - قم ، الطبعة : الثانية ۱۴۰۴ هـ .
- تفسير القمی ، أبو الحسن علی بن إبراهیم القمی ، سنه الوفاة : ۳۲۹ هـ . ، المجلدات : ۲ ، الناشر : دار الكتاب - قم ، الطبعة : الثالثة ۱۴۰۴ .
- تهذيب الكمال ، أبو الحجاج یوسف المزی ، سنه الوفاة : ۷۴۲ هـ ، المجلدات : ۳۵ ، الناشر : مؤسسه الرسالة ، الطبعة : الاولى ۱۴۱۳ .
- ثواب الأعمال ، الشيخ الصدوق ، سنه الوفاة : ۳۸۱ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : منشورات الرضی ، قم ، الطبعة : الثانية ۱۳۶۸ هـ ش .
- حياة الحيوان الكبرى ، كمال الدين محمد بن موسى الدمیری ، سنه الوفاة : ۸۰۸ هـ ، المجلدات : ۲ ، الناشر : مكتبة و مطبعة مصطفى البابي بمصر
- روضه الواعظین ، محمد بن الفتال النيسابوری ، سنه الوفاة : ۵۰۸ هـ . ، المجلدات : ۱ ، الناشر : منشورات الرضی ، قم
- صحيح البخاری ، محمد بن اسماعیل البخاری ، سنه الوفاة : ۲۵۶ هـ . ، المجلدات : ۸ ، الناشر : دار الفكر ، بيروت ، الطبعة : ۱۴۰۱ هـ .
- صحيح مسلم ، مسلم بن الحجاج النيسابوری ، سنه الوفاة : ۲۶۱ هـ . ، المجلدات : ۸ ، الناشر : دار الفكر ، بيروت
- علل الشرايع ، الشيخ الصدوق ، سنه الوفاة : ۳۸۱ هـ ، الطبعة : الثانية ، المجلدات : ۱ ، الناشر : دار احیاء التراث العربی
- عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه ، ابن ابی الجمهور الأحسائی ، سنه الوفاة : ۸۸۰ هـ ، المجلدات : ۴ ، الناشر : مطبعة سيد الشهداء (عليه السلام) ، قم ، الطبعة : الاولى - ۱۴۰۳ هـ .
- قرب الإسناد ، أبو العباس عبدالله الحمیری البغدادی ، سنه الوفاة : ۳۰۰ هـ . ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة : الاولى ۱۴۱۳ هـ .
- كشف الغمّة فی معرفة الائمه ، علی بن عیسی الاربلی ، سنه الوفاة : ۶۹۳ هـ . ، المجلدات : ۲ ، الناشر : مكتبة بنی هاشم ، تبریز
- كمال الدين وتمام النعمه ، الشيخ الصدوق ، سنه الوفاة : ۳۸۱ هـ . ، المجلدات : ۱ ، الناشر : جامعة المدرسين ، قم ، الطبعة : ۱۴۰۵ هـ .
- مجمع البيان فی تفسير القرآن ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی ، سنه الوفاة : ۵۶۰ هـ . ، المجلدات : ۱۰ ، الناشر : مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، بيروت ، الطبعة : الاولى ۱۴۱۵ هـ .
- مسند أحمد ، أحمد بن حنبل ، سنه الوفاة : ۲۴۱ هـ . ، المجلدات : ۶ ، الناشر : دار صادر ، بيروت
- مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار ، أبو الفضل علی الطبرسی ، سنه الوفاة : القرن السابع ، المجلدات : ۱ ، الناشر : المكتبة الحیدریه فی النجف ، الطبعة : الثانية
- مصباح الشریعه ، منسوب إلى الامام جعفر الصادق (عليه السلام) ، سنه الوفاة : ۱۴۸ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مؤسسه الاعلمی ، بيروت ، الطبعة : الاولى

مطالب السؤؤل ، محمد بن طلحة الشافعی ، سنة الوفاة : ۶۵۲ هـ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : ایران - طهران
معجم رجال الحديث ، السيد ابوالقاسم الخوئی ، سنة الوفاة : ۱۴۱۳ هـ ، المجلدات : ۲۴
مقدمة فی اصول الدين ، الشيخ الحسين الوحيد الخراسانی ، المجلدات : ۱ ، الناشر : مدرسة الامام باقر العلوم (عليه
السلام)
مناقب آل أبي طالب ، ابن شهر آشوب ، سنة الوفاة : ۵۸۸ هـ ، المجلدات : ۴ ، الناشر : مؤسسة انتشارات علامه ، قم
مناقب آل أبي طالب ، ابن شهر آشوب ، سنة الوفاة : ۵۸۸ هـ ، المجلدات : ۳ ، الناشر : المطبعة الحيدرية ، النجف
الأشرف
نور الأبصار ، مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی ، سنة الوفاة : كان حياً ۱۳۲۲ ، المجلدات : ۱ ، الناشر : دارالفکر ،
بيروت